



انتخابات جنایتکاران و ضرورت سرنگونی آنان با انقلاب واقعی

انتخابات های جمهوری اسلامی مانند کلیت نظام اش مصداق جنایت علیه بشریت است! این پیام زندانیان سیاسی، پیام خیزش ژینا، خیزش دی ۹۶، خیزش آبان ۹۸ و همه شورش هایی است که ستمدیدگان این سرزمین علیه این جمهوری دینمدار فاشیست کرده اند.

خامنه ای وعده «امنیت» در ازای «شرکت در انتخابات» می دهد! طناب های دار و زندانیان سیاسی در هر گوشه این کشور، سیاهچال های شکنجه و تجاوزهای مستند شده، چشمان کور شده، گلوله باران خائفانه سوخت بر بلوچ و کولبر گرد، زن کشی و کودک کشی، حملات شیمیایی به مدارس دخترانه، سیل مهاجرت، شاهد «امنیتی» است که این تبه کار وعده می دهد. فرمان او به اوپاش تاریک اندیش اش در جریان خیزش ژینا فراموش نشده است که گفت جوانان را «تنبیه کنید». انتقام گرفتن از مردم جزء لاینفک دکترین امنیتی جمهوری اسلامی است.

تا همین دهسال پیش، صندوق های رای این تبه کاران چنان توهم آفرین بود که ده ها میلیون نفر را به سمت خود می کشید و حتا جریان هایی از اپوزیسیون «چپ» جمهوری اسلامی رای به یک جناح علیه جناح دیگر را «نه بزرگ» مردم به جمهوری اسلامی قلمداد می کردند. (حقیقت ۶۴، انتخابات و طبقات مختلف، چرا راه کارگر از تجربه نمی آموزد) این حکومت سال ها توانست از نهاد انتخابات در متحد کردن بخش هایی از جامعه برای ثبات خود استفاده کند و مردم را بین دو بال قدرت سیاسی اش (که به «اصولگرا» و «اصلاح طلب» معروف شدند) قطب بندی کند. اما پس از خیزش دی ۹۶ چرخشی تعیین کننده در این روند صورت گرفت که شعار «اصولگرا اصلاح طلب دیگه تمومه ماجرا» نشانه گذار آن شد.

جناح های مختلف جمهوری اسلامی، همواره بر این که کدام یک و با چه برنامه ای می توانند به بهترین وجه منافع نظام و حاکمیت طبقاتی شان را حفظ و تقویت کنند با یکدیگر اختلاف داشته اند. اما، طی ده ها سال موفق شدند تا این اختلاف را تبدیل به اهرمی کنند تا نارضایتی مردم را به مجاری داخل نظام بکشند و افکار و آمالشان را در چارچوبه های تعیین شده توسط منافع جمهوری اسلامی محبوس کنند. امروز دیگر نمی توانند! با وضوح هرچه بیشتر مردم در یک سمت و طرفداران و فداییان حکومت در سمت دیگر ایستاده اند. در مقابل این قطب بندی برخی از کارگزاران رژیم سکوت اختیار کرده اند، حیلنه گر کهنه کار مانند روحانی بیانیه «رای اعتراضی» و خاتمی دغل بیانیه «با صندوق رای قهر نیست» و عده ای «بیانیه ۱۱۰ نفر در انتخابات روزه گشایی کنیم» را داده اند.^۲ آش آنقدر شور است که حتا روزنامه جوان (نزدیک به سپاه پاسداران) حسن روحانی و «رای اعتراضی» وی را به سخره گرفته و نوشته: «پس از آنکه روحانی در انتخابات مجلس خبرگان رهبری رد صلاحیت شد، بیانیه ای منتشر کرد و خواستار حضور حامیانش! در انتخابات و دادن رأی اعتراضی شد. در حالی که انتظار می رفت بیانیه پس از رد صلاحیت در مورد دلایل رد صلاحیت و دفاع از خود در برابر آنان باشد، روحانی از صحبت در مورد آن خودداری کرد و حتی در موعد مقرر هم اعتراض قانونی به رد صلاحیت خود انجام نداد.» و در ادامه اعتراف می کند که، «... اولین عامل سختی اجرای چنین ایده ای، سرد بودن فضای انتخابات و جامعه است»^۳

با وجود آن که خامنه ای به «خواص» (یعنی سران معروف رژیم که امروز می خواهند از هسته سخت قدرت «فاصله» بگیرند) فرمان داد که در انتخابات «نقش آفرینی کنند» و اگر «از این وظیفه غفلت کنند، حوادثی پیش خواهد آمد که ضربه های تاریخی به ملت ها می زند...»^۴ اما، طبق نظرسنجی های رسانه های نزدیک به حکومت، اکثریت مردم تمایلی به حضور در انتخابات ندارند و کارشناسان امنیتی آن تردیدی ندارند که میزان مشارکت مردم در این انتخابات حتی از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۴۰۰ هم کمتر است.

همه این ها نشانه آن است که رژیم جمهوری اسلامی به شدت تضعیف شده است. خیزش ژینا تاثیرات مهمی در ریختن مشروعیت رژیم در نگاه ده ها میلیون نفر داشت. تاثیرات مهمی بر افکار عمومی جهان گذاشت و به ویژه نیروهای مترقی را نسبت به ماهیت ضد مردمی و تبه کارانه این

^۱ سخنرانی خامنه ای در حضور فرماندهان نیروی هوایی ارتش دوشنبه ۱۶ بهمن

^۲ روزنامه اعتماد ۲۲ بهمن ۱۴۰۲

^۳ روزنامه جوان ۱۳ بهمن ۱۴۰۲

^۴ سخنرانی خامنه ای در حضور فرماندهان نیروی هوایی ارتش دوشنبه ۱۶ بهمن

رژیم آگاه و با خود همبسته کرد. در صفوف حکومت، حتا در درون هر یک از جناح های اصولگرا و اصلاح طلب انشقاق ایجاد کرد. این شکاف ها زیر فشار تلاطمات اوضاع جهانی، مانند جنگ اوکراین و نسل کشی اسرائیل در غزه، بیشتر شده است. این واقعیت که شاکله های نظم قدیم جهان سرمایه داری - امپریالیسم در حال فروریختن است و سرمایه داری جهانی به طور عینی نیازمند آن است که جهان را از نو نظم بندی کند، دولت های مرتجع منطقه از جمله جمهوری اسلامی را با فشارهای غیر منتظره مواجه کرده است. زیر فشار خیزش های مکرر مردم و اوضاع جهانی، حفظ «مرکز ثقل» رژیم هرچه دشوارتر شده است. کشمکش های موجود در جمهوری اسلامی و طرفدارانش نشان می دهند که مرتبا به این طرف و آن طرف کشیده می شوند. علتش آن است که آنها هم می دانند خطر تهدیدشان می کند. اوضاع، آزادی هایی را برایشان فراهم می کند، اما محدودیت ها و خطراتی را هم برایشان بوجود می آورد. از داخلشان صدای شکاف برداشتن بلند می شود و در واکنش به مخاطرات با استیصال حرکت خواهند کرد. فهم این دینامیک حیاتی است. فهم این که ضرورت عمیقی بر روی طبقه حاکمه عمل می کند و مانع از آن می شود که بتوانند حاکمیت طبقاتی شان را تمام قد عملی کنند. همین مساله آنها را ضعیف می کند. هم به یکدیگر حمله می کنند و هم به توده های مردم. هم مرتجعین ضعیف می شوند و هم برای توده ها فرصت به وجود می آید که امیدوار به تغییر اوضاع شوند. اما نه از طریق همدستی با یکی از طرفین، بلکه با پاره کردن تمام رشته هایی که آنها را به سیستم زنجیر می کند. یکی از آن ها داشتن بردگی ذهنی است که باید از آن آزاد شده و بر این پایه امید پیدا کنند. توده ها نیاز دارند که از داخل شکاف های درون مرتجعین فرصت هایی که برای سرنگون کردنشان به وجود می آید را ببینند. اما برای «منطقی گرایان» این شکاف ها نگران کننده است (مثل زیدآبادی و امثال او) و در این اوضاع آرزو دارند که این شکاف ها نباشد و به هیئت حاکمه رهنمود و مشورت می دهند که چطور «ملت» را متحد کند.

اوضاع کنونی عوامل مساعد زیادی برای انقلاب به وجود آورده است اما مردم نمی دانند چگونه این رژیم را سرنگون کنند. خیزش های سراسری مانند آبان ۹۸ و خیزش ژینا شکل می گیرند و هرچند شرط لازم برای سرنگونی جمهوری اسلامی و نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری هستند؛ اما به خودی خود نمی توانند به تغییری اساسی منجر شوند. این خیزش ها اگر به حال خود رها شوند، می توانند نتایج فاجعه بار تولید کنند. زیرا مردمی که بلند شده اند می توانند به اشتباه باور کنند که «هر چیزی از این رژیم بهتر است» -- مانند خیزش ضد سلطنتی سال ۱۳۵۷ که به فاجعه استقرار جمهوری اسلامی منجر شد. تغییر اساسی تنها زمانی می تواند رخ دهد که سیستمی که مردم علیه اش شورش می کنند، حقیقتا سرنگون شود. یک سیستم سیاسی، شامل روبنای قدرت دولتی و زیربنای اقتصادی و تمامی روابط تولیدی و اجتماعی و افکار تقویت کننده آن است. پس، **تغییر اساسی یا انقلاب** زمانی رخ می دهد که نه تنها این رژیم سرنگون شود بلکه این سرنگونی، منجر به استقرار دولت و جامعه سوسیالیستی شود. این است محتوای انقلاب در عصر کنونی. هر چیز دیگری جز این و کمتر از آن به تداوم استثمار و ستم های مشابه با آنچه تحت این رژیم تجربه کرده ایم و زندان و شکنجه و اعدام های فله ای از آن نوع که تکیه گاه این رژیم است، ره خواهد برد. اما برای تحقق این تغییر اساسی یا انقلاب، باید نهادهای حاکمیت و به ویژه نیروهای نظامی و امنیتی آن از هم گسیخته شوند و بخش مهمی از مردم آماده باشند که مبارزه را به سطح دیگری، یعنی جنگ انقلابی برای درهم شکستن ستون فقرات و سرنگون کردن نهادهای قدرت برسانند. وگرنه هیچ تغییر اساسی صورت نخواهد گرفت.

برای رسیدن به آن نقطه که بخش مهمی از مردم آماده باشند مبارزه را به سطح دیگری برسانند، لازم است که اوضاع به واری خیزش و مقاومت برود و تبدیل به جنبشی برای انقلاب شود: جنبشی که از همین امروز حامل هدف، خصلت ها و محتوای انقلاب کمونیستی است که بر مبنای **کمونیسم نوین** تعریف شده است. جنبشی که در هر گام، مردم را حول تحقق این انقلاب سازمان می دهد و بر مبنای هدف و سیاست و نقشه راه مرکزی تدارک می بیند؛ دائما الزامات فکری و سازمانی انقلاب را تخمین می زند و برای حل شان کار می کند. در مرکز جنبشی برای انقلاب، نیروی پیشاهنگ کمونیست های انقلابی قرار دارد اما ده ها هزار نفر انقلابی را در بر می گیرد که به طور گسترده، در نقاط مختلف، انقلاب را طبق آن هدف و نقشه راه مرکزی و ابتکار عمل های محلی سازمان می دهند. شکل گیری این نیروی سازمان یافته انقلابی برای درهم شکستن نهادهای سرکوب حکومت و مغلوب کردن آنها در یک جنگ علمی و نقشه مند، ضروری است. پس بر این مبنای اوضاع را به واری اعتراضات توده ای، هرچقدر هم که رزمنده و راسخ هستند برد و جنبشی برای انقلاب را ساخت.

مبرم ترین نیاز در ساختن جنبشی برای انقلاب، فراگیر کردن **درک درست از انقلاب** است. مردم به انقلاب نیاز دارند ولی درکی از انقلاب ندارند و یا درک غلط دارند. این مانع ذهنی را باید از میان برداشت و درک درست از انقلاب و ملزومات آن را فراگیر کرد تا مردم بدانند، انقلاب شکل گرفتن نیرویی است بالغ بر میلیون ها نفر از بخش های مختلف جامعه که برای دست زدن به یک مبارزه همه جانبه، سازمان یافته اند تا این سیستم را سرنگون کنند و به جای آن، سیستم سیاسی و اقتصادی بنیادا متفاوت و بسیار بهتری ایجاد کنند که سیستم سوسیالیستی است. سیستمی که مبنایش تامین نیازهای مردم و پیش برد مبارزه برای جهانی کمونیستی است که با رسیدن آن بالاخره در همه جای دنیا بر استثمار، ستم و نابودی محیط زیست که بخشی از سوخت و ساز سیستم سرمایه داری - امپریالیسم است، نقطه پایان گذاشته خواهد شد.

ابزار کلیدی در جواب به این نیاز، آگاه کردن هزاران و به واسطه آنها، میلیون ها نفر در مورد «برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران» و پیش نویس «قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» است. با اطرافیان خود و با مردم در اقصی نقاط کشور به طور جدی مبارزه کنید و آنان را به چالش بکشید تا بخشی از این انقلاب شوند و به کسانی که کمونیست نیستند چالش دهید که با کمونیسم نوین درگیر شوند و خبر آن را در جای جای جامعه و در میان انواع و اقسام آدم ها پخش کنید. در زندگی واقعی و در فضای مجازی دوستان و رفقایان را گرد بیاورید که وارد بحث و فکر در این مورد شوند که انقلاب چیست و چرا ضروری است، چه کارهایی برای انقلاب لازم است و هدف آن استقرار چه نوع جامعه ای است؟ کسانی را که تازه با انقلاب آشنا شده اند توانمند کنید که خودشان سازمان دهندگان انقلاب شوند و تعداد هرچه بیشتری را برای انجام این

کار بسیج کنند. بر این پایه و از این طریق، می توانیم گسترش صفوف انقلاب را ممکن کنیم. اتحاد وسیع و پایدار مردم فقط بر مبنای هدف انقلاب و درک ضرورت و امکان پذیر و مطلوب بودن آن ممکن است.

در جنبشی برای انقلاب، مانند هر کار مهم دیگر، همه دارای تعهد یکسانی نخواهند بود و تعهد افراد به موازات و به نسبت درجه آگاهی شان از محتوای این انقلاب، ضرورت و امکان تحقق آن، و درک عمیق تر از کمونیسم نوین که علم این انقلاب است، بیشتر می شود. این روندی بسیار پویا است که با حاد شدن تضادهای سیستم سرمایه داری در مقیاس جهانی و حاد شدن اوضاع ایران شتاب می گیرد. برای جلب توده های مردم به انقلاب، نیاز به تداوم مبارزات فکری و عملی زیاد هست؛ نه فقط مبارزه علیه رژیم و جنایت هایش، علیه نظام سرمایه داری جهانی و دهشت های دائمی اش بلکه همچنین مبارزه علیه شیوه های تفکر و روابط کهنه و ارتجاعی که در میان خود مردم هست و مانع اتحاد برای انقلاب و ایجاد جامعه ای بنیادا متفاوت می شوند.

مبارزه با افکار غلط رایج و شایع در میان مردم جزئی مهم از ساختن جنبشی برای انقلاب است. طی سالیان زیاد، یکی از معضلات مهم در تفکر مردم باورشان به اصلاح جمهوری اسلامی و نهاد انتخابات آن بود که جناح «اصلاح طلب» حکومت و متحدان غیر حکومتی شان نقش مهمی در تقویت این تفکر بازی کردند. خود فرآیند انتخاباتی افق مردم را پایین می کشید و «انتخاب های واقع بینانه» را محدود به آن چه به نفع نظام حاکم است می کرد. امروز آن توهمات مسموم فروریخته است. اما «انتخاب» خطرناک دیگری افق آنان را پایین می کشد و آنهم توهمات ساده لوحانه در مورد قدرت های امپریالیستی «غرب» است، صرفا به این علت که جمهوری اسلامی آنها را «دشمن» خود می داند. هیچ چیز خطرناک تر از انگاره «دشمن دشمن من دوست من است» نیست. امپریالیست های آمریکایی به خاطر حفظ هژمونی شان در خاورمیانه و به علت تشدید رقابت شان با امپریالیست های چین و روسیه، جمهوری اسلامی را زیر فشار گذاشته اند. آنها هرگز از «حقوق» هیچ مردمی دفاع نکرده اند و نخواهند کرد. کافیسست به نسل کشی آمریکا/اسرائیل که با حمایت همه کشورهای اروپایی پیش می رود نگاه کنیم. وجود بی اعتنائی در میان مردم نسبت به نسل کشی مردم فلسطین در غزه، کاملا در تضاد با جنبشی برای انقلاب است. این افکار غلط باید به سختی به چالش کشیده شوند. به طرق گوناگون باید افکار مردم را تغییر دهیم و آنان را هشیار کنیم که از شیوه تفکری که بلندگوهای سیستم چه در ایران توسط جمهوری اسلامی یا در سطح بین المللی توسط قدرت های امپریالیستی مختلف تولید می شوند گسست کنند تا بتوانند واقعیت را در مورد این که چه دارد می شود، چرا می شود و منافع ما در کجا نهفته است ببینند. این مبارزه، بخش مهمی از ساختن جنبشی برای انقلاب است. بخش مهمی از به وجود آوردن نیرویی است که خارج از قفس و شیوه تفکر سیستم فکر می کند و بنابراین می تواند ضرورت و امکان انقلاب را ببیند. شیوه تفکر و رفتار انترناسیونالیستی، برای ساختن جنبشی برای انقلاب تعیین کننده است. زیرا کاملا منطبق بر ماهیت انقلابی است که به آن نیاز داریم. زیرا رهایی ما جدا از رهایی بشریت نیست. جنبشی برای انقلاب باید طرز تفکر مردم را بر مبنای این واقعیت از نو قالب بندی کند. شیوه تفکر غلط، مانع از آن می شود که مردم ببینند که پایان رنج های بیشمارشان تحت این رژیم، به شدت وابسته به تحقق یک انقلاب است. **انقلاب در عصر کنونی فقط یک معنا دارد و آن هم این است که میلیون ها نفر آگاهانه و سازمان یافته، دولت حاکم را سرنگون کنند، ایران را از شبکه مرگبار سیستم سرمایه داری امپریالیستی رها کنند و به جای آن، نظام سیاسی و اقتصادی کاملاً متفاوت و میلیون ها بار بهتر را که نظام سوسیالیستی است بنا کنند و بدانند که این تنها آغاز راه است به سمت جهان کمونیستی که در هیچ گوشه آن ستم و استثمار انسان به دست انسان و نابودی طبیعت به دست انسان نباشد. هیچ انسان مبارزی نباید عمر خود را در راهی تلف کند که به تغییر رادیکال جامعه از یک جامعه استثمار زده و ستمگر به یک جامعه رهایی بخش سوسیالیستی، نمی رسد. تحریم انتخابات، کافی نیست. با ما کمونیست های انقلابی همراه شوید تا «جنبشی برای انقلاب» را سازمان دهیم. وقت تنگ است!**

باب آواکیان می گوید: «مسئولیت تغییر این وضعیت بر دوش ما است. باید فعالیت و مبارزه کنیم تا مردم از این وضعیت خارج شوند و به انقلاب بپیوندند. هیچ کس دیگر این مسئولیت را به دوش نخواهد گرفت. هیچ کس دیگر نمی تواند این مسئولیت را به دوش بگیرد و آن را به جایی هدایت کند که به ضرورت پیش پا یعنی رهایی واقعی توده های ستمدیده پاسخ دهد. این مسئولیت ما است ما نمی توانیم پا را فراتر از آنچه در هر مقطع می توانیم انجام دهیم بگذاریم و طوری رفتار کنیم که انگار می توانیم همه چیز را رهبری کنیم و همه کارها را یک ضرب انجام دهیم. اما به مفهومی اساسی و از یک منظر استراتژیک، این مسئولیت بر دوش ما قرار دارد.» (کمونیسم نوین صفحه ۲۶۹)

آدرس های ما:

www.cpimlm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpimlmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpimlm1380

جهان بینی و برنامه اجتماعی سازمان مجاهدین خلق

سیامند

در چند شماره آینده به ماهیت جهان بینی و استراتژی سیاسی و برنامه اجتماعی سازمان مجاهدین خلق خواهیم پرداخت.

این شماره (و شماره بعد) اختصاص دارد به بحث جهان بینی دینی مجاهدین در تقابل با شیوه تفکر علمی.

اهمیت این بخش در آن است که دین ابزار مهمی برای به اسارت کشیدن افکار مردم است و امروزه، با شرایط اضطراری در زمینه ترویج تفکرات غیر علمی و ضد علمی از سوی مراکز قدرت در ایران و جهان مواجهیم. مردم، به ویژه جوانانی که خواهان جامعه و جهانی بهتر برای اکثریت مردم هستند باید از این جهان بینی گسست کنند.

در بخش های دیگر، به ترتیب به موضوعات زیر خواهیم پرداخت:

تبارز و کاربست جهان بینی دینی مجاهدین در تولید تفکر پدرسالاری سنتی و ستم بر زن.

برنامه سیاسی و اجتماعی مجاهدین، تحکیم چارچوبه های نظام سرمایه داری و رابطه شعار «نه شاه، نه شیخ» با استراتژی سیاسی و ائتلاف های طبقاتی مجاهدین.

مقدمه: تفکر ایده آلیستی دینی مجاهدین و خط سیاسی شان

هنگام بحث در مورد مجاهدین، یک پیش فرض عمومی نادیده گرفتن ایدئولوژی و شیوه تفکر دینی آنهاست. در حالی که تفکر دینی، زیربنا و قطب راهنمای سیاست مجاهدین است. این را هم خود مجاهدین تاکید می کنند^۱ و هم به طور کلی، ایدئولوژی قابل جدا کردن از سیاست نیست. برای مجاهدین، اسلام صرفاً یک باور دینی شخصی نیست. بلکه جهان را به واسطه شیوه تفکر دینی اسلامی تبیین می کنند و «جهان» یعنی هر آن چه ما به عنوان انسان با آن مواجهیم: از هستی اجتماعی و روابط میان انسان ها تا طبیعت و حرکات کهکشان و محیط زیست و فرهنگ و اخلاقیات. تبیین اینها با شیوه تفکر دینی فاجعه بار است، زیرا تفکری ضد علمی و در تقابل با واقعیت است. هر کس آزاد است که دین باور باشد. اما زمانی که منظومه باورهای دینی (و به طور کلی، شیوه تفکر دینی) به عنوان اصول راهنما در تبیین جامعه و جهان به کار می رود، مطلقاً ارتجاعی است.

مجاهدین ادعا می کنند حامی استقرار حکومتی «سکولار» بر مبنای جدایی دین و دولت هستند. اما حکومت سکولار هرگز به معنای «بیرون گذاشتن» دین از حوزه سیاست و جامعه نیست. آیا در آن حکومت «سکولار» نقد شیوه تفکر دینی و نقد محتوای اجتماعی ستمگرانه ادیان به ویژه زن ستیزی و پدرسالاری دینی، بخشی از نظام آموزشی رسمی خواهد بود؟ مطمئناً خیر!

تقابل بزرگی میان شیوه تفکر ماتریالیستی و شیوه تفکر ایده آلیستی هست. ماتریالیسم، واقعیت را آن طور که هست به ما نشان می دهد و ایده آلیسم بر آن پرده می اندازد. بدون گسست همه جانبه از تفکر مذهبی که نوعی ایده آلیسم است، و به جای آن دست یافتن به دیدگاه و روش علمی که ماتریالیسم دیالکتیک مارکسیسم، پیشرفته ترین بیان آن است، قادر به درک معضلات جامعه بشری و تغییر آن به سمت مثبت و به نفع اکثریت ستمدیدگان و استعمارشوندگان ایران و جهان نخواهیم شد.

به همین جهت باب آواکیان، همه را به این گسست همه جانبه و حتا زدودن هرگونه تبارز تفکر مذهبی درمیان کمونیست ها فرا می خواند زیرا: «نقطه نظرهای مذهبی در هر پوشش و به هر شکل، تاب ایستادگی در برابر دنیای واقعی و این همه چالش های وحشتناک و تضادهای عمیق که باید با آنها مبارزه کرد و تغییرشان داد را ندارند»^۲

^۱ رجوعی در «تبیین جهان» می گوید: «با پذیرش دینامیسم قرآن و درک بنیادهای اعتقادی آن، مجوزی برای انطباق این مکتب با فنودالیسم و سرمایه داری و یا انفصال این ایدئولوژی از سیاست نخواهیم یافت. خصوصاً باید یادآور شویم که این ایدئولوژی، حاکمیتی را دارای صبغه اسلامی میدانند که سرشار از احترام به آزادی و اختیار وجود انسانی است. به همین دلیل با نسخه های دموکراسی که استعمارگران غربی برای کشورهای جهان سوم می پیچند، سنخیت ندارد. (ص ۲۰ و ۲۱)

^۲ باب آواکیان. مارکسیسم به مثابه یک علم در مخالفت با ماتریالیسم مکانیکی، ایده آلیسم و تعصب مذهبی

سازمان مجاهدین خلق ایران، گروهی از روشنفکران بودند که در دهه ۱۳۴۰ پس از «انقلاب سفید» شاه و ناامیدی از خط و مشی سازشکارانه نیروهای ملی-مذهبی متشکل در «نهضت آزادی» و دیگران، تشکیل شد.^۳

متعاقب آن و تحت تاثیر جنبش های رهایی بخش ملی و خیزش های دهه ۱۹۶۰ میلادی و انقلاب کوبا، مشی چریکی را با حفظ دیدگاه های مذهبی در پیش گرفتند و هدفشان مبارزه با «دیکتاتوری» شاه بود.^۴ اما بنیان گذاران و رهبران مجاهدین تحت تاثیر افکار شریعتی نیز بودند و به پیروی از او نخله ای از جریان «بومی گرایی» و «بازگشت به خویشتن» شدند که در میان روشنفکران جهان سوم سربلند کرده بود.^۵

بخش قابل توجهی از رهبری و اعضا مجاهدین در دهه ۱۳۵۰ شمسی از ایدئولوژی اسلامی گسست کردند و خود را «مارکسیست» دانستند. رهبری این «تغییر ایدئولوژیک» تقی شهرام بود. رهبری جدید، اعضای مذهبی را اخراج و حتا یکی از آنان به نام مجید شریف واقفی را به قتل رساند. این گروه، پس از «تغییر ایدئولوژیک»، نام سازمان را به سازمان مجاهدین خلق (مارکسیست - لنینیست) تغییر داد.^۶ شاخه ای از این گروه، بعد از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، تحت نام «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» و عده ای نیز در برخی دیگر سازمان ها به فعالیت ادامه دادند. از رهبران شناخته شده سازمان پیکارمی توان از حسین روحانی و تراب حق شناس نام برد.

مسعود رجوی و موسی خیابانی پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۵۷، سازمان مجاهدین خلق را بر مبنای جهان بینی دینی و باورهای اولیه اش بازسازی کردند و توانستند شمار قابل توجهی از دانشجویان و دانش آموزان و بخش هایی از بازار را جذب و سازماندهی کنند. فرآیند بازسازی مجاهدین، شامل سلسله مباحثی بود که مسعود رجوی، رهبر سیاسی-ایدئولوژیک این جریان، در سال ۱۳۵۸ در دانشگاه شریف^۷ تحت عنوان «تبیین جهان» ارائه داد.

مباحث «تبیین جهان» ملغمه ای است از تئورسین های بورژوازی مانند آپاری، جورج ففر، فروید، روسو و آریانپور با استفاده دم بریده و گزینشی از مباحث مارکس و لنین و مائو. در این مباحث، رجوی تلاش می کند در چارچوب تفکر ایده آلیستی و مذهبی و شیعی و تئوری های بقول خودش «امام قائمی» راه رسیدن به جامعه بی طبقه توحیدی را تبیین کند.

سه مسأله اساسی!؟

رجوی تفاوت مکتب مجاهدین با «سایر مکاتب» را در سه کلمه خلاصه می کند و می گوید:

هر ایدئولوژی - به ویژه ایدئولوژی های ناب و یکدست - بایستی به سه مسأله اساسی پاسخگو باشد، که اساسی ترین آنها مسأله «وجود» یا «تبیین از کل جهان و کل هستی» است. حالا میخواهیم ببینیم که پاسخ اسلام چیست؟ میدانیم که اصول دین اسلام به سه اصل اساسی متکی است: اول - «توحید»: همه میدانیم که این، پاسخ اسلام به مسأله «وجود» است. بنابراین سنگ بنا در اسلام «توحید» است. سنگ بنای نظام عقیدتی اسلام، مبتنی بر فلسفه توحید است. دوم - «معاد»: یکی دیگر از اصول اسلام است که همه میدانند. این تجلی پاسخ اسلام به مسأله انسان میباشد. به عبارت دیگر فلسفه معاد، همان مسئولیت و اختیار نسبی انسان را حکایت میکند (بعد توضیح خواهیم داد) سوم - «نبوت»: یعنی نفی حرکت خودبه خودی و پذیرش ضرورت هدایت به طور اعم، و وجود رهبری و هدایت در حرکت اجتماعی و تاریخی به طور اخص. پس این به مسأله تاریخ برمیگردد. تمام حرفهای ما و تمام مسیری که طی خواهیم کرد، خارج از این سه کلمه نیست. ولی، گفتن این سه کلمه چقدر آسان است، لکن درک ابعاد، ژرفا و اهمیتش چقدر مشکل است. تمام تفاوت های ما با سایر مکاتب نیز، به یکی از این سه کلمه، به کلمه اصلی، یعنی «توحید» برمیگردد. (همانجا، ص ۳۳ و ۳۴)

^۳ هسته های اولیه مجاهدین قبل از اعلام علنی این سازمان از سال ۱۳۴۵ به بعد شکل گرفتند. در ضربه شهریور ۱۳۵۰ به سازمان مجاهدین، ۱۱ نفر از کادرها و رهبران آن دستگیر شدند. یکی از آنها تقی شهرام بود که بعد از سقوط شاه در خیابان توسط افراد رژیم خمینی دستگیر و در سوم مرداد ۱۳۵۹ اعدام شد. علاوه بر تقی شهرام، ۱۰ نفر دیگر این گروه، ناصر صادق، محمد بازرگان، مسعود رجوی، علی میهن دوست، منصور بازرگان، مهدی فیروزان، حسن راهی، محمد احمدی، مصطفی ملایری و محمد غرضی بودند که محاکمه شدند. تنها فردی که «تبرئه» و آزاد شد محمد غرضی بود که توبه کرده و از رژیم شاه دفاع کرد. بعدها در رژیم خمینی از مسولین بالای سپاه، بازجوی زندانیان سیاسی، استاندار خوزستان، وزیر نفت و وزیر مخابرات شد.

^۴ اروند آبراهامیان، اسلام رادیکال مجاهدین خلق؛ ترجمه زینل نوری. ناشر بولتن. آبان ۱۳۷۸

^۵ شریعتی که باید او را در زمره توسعه دهندگان نخله ای از اسلام دانست در کتاب «بازگشت به خویش» می نویسد: «اکنون مایلیم به یک مسئله اساسی که توسط روشنفکران آفریقایی، آمریکای لاتین و آسیا وسیعاً مطرح شده، توجه بدهم. یعنی مسئله «بازگشت به خویش». از زمان جنگ جهانی دوم، شماری از روشنفکران جهان سوم ... بر این مسئله تاکید گذاشته اند که جوامع آنها بایستی به اصل خویش بازگردند و تاریخ، فرهنگ و زبان مردمی خویش را بازنگری کرده و مجدداً کشف نمایند... منظور یک بازگشت واقعی است، بازگشت به ریشه های فرهنگی خویش... برای ما بازگشت به خویش به این معنی نیست که گذشته پیش از اسلام را جستجو کنیم، بلکه به معنی بازگشت اصل و ریشه اسلامی است.»

^۶ سند «تغییر مواضع ایدئولوژیک» عده ای از مجاهدین، و تشکیل مجاهدین (مارکسیست لنینیست) در سایت «اندیشه و پیکار» در دسترس است. گفته می شود نگارنده اش تقی شهرام بود.

^۷ اسلامگرایان تازه به قدرت رسیده، در واکنش به قتل شریف واقفی توسط «مارکسیست ها»، دانشگاه آریامهر سابق را دانشگاه شریف نام گذاری کردند.

«توحید» یعنی اصالت دادن به وحدت در کل نظام هستی. یعنی تضادها را چه در بنیاد و چه در سرانجامشان در چارچوب وحدت دیدن. یعنی تضادها وسیله نیل به وحدت هستند و وحدت، سرانجام و عاقبت تضادها است. (همانجا، ص ۳۵، تاکیدات از ماست.)

اگر زیربنای مکتب اسلام «توحید» و «وحدت» است، این زیربنا روی حساب است. زیرا هیچ چیز در دنیای واقعی «موحد» نیست و به سمت آن روان نیست. هیچ تضادی «در چارچوب وحدت» قرار ندارد بلکه خود هر وحدتی، متضاد است: همیشه و بدون استثناء. هر پدیده و فرآیندی، دائماً در حال تبدیل به «غیر» شدن است و نه «وحدت». چنین چیزی که رجوی در خیال تصور می کند، اگر وجود خارجی داشته باشد تمام زیربنای علم مدرن و همچنین مارکسیسم و مشخصاً روش و رویکرد ماتریالیسم دیالکتیکی آن فرو می پاشد. در حالی که پیشرفت های علمی بشر این تبیین از هستی و جهان را مکرر اثبات کرده و می کند و به روش و رویکرد ماتریالیسم دیالکتیکی غنا و استحکام روزافزون می بخشد. هر آن چه «هست»، ماده متغیر و در حال «شدن» است. این واقعیت، دائماً توسط همه رشته های علوم طبیعی در رابطه با طبیعت و کیهانشان اثبات می شود و توسط مارکسیسم در رابطه با جامعه بشری اثبات شده و می شود. هر پدیده و فرآیندی در طبیعت و جامعه بسیار پیچیده، متغیر، دارای سطوح مختلف است که در برهم کنش دائمی اند و از این برهم کنش، مرتباً پدیده ها و روندهای ناهمگون بیشتر زاده می شوند و هیچ چیزی به سمت «وحدت» نمی رود. این واقعیت هستی و وجود است و با هیچ ترفندی نمی توان آن را در جهان «توحیدی» کسالت آور رجوی جای داد. «توحید» صرفاً یک باور «ایمانی» است و تبیین رجوی از هستی و جهان، «جهش ایمانی» است و نه جهش عقلانی.^۸

به همین ترتیب، هیچ ایدئولوژی «ناب و یکدست» وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد. کافیست چشمان باز داشته باشید و قرآن یا هر کتاب دینی دیگر را ورق بزنید تا تناقضات فاحش آن ها را ببینید. ایدئولوژی «ناب و یکدست» نمی تواند وجود داشته باشد، زیرا هر ایدئولوژی ای، برخاسته از شرایط مادی خارج از خودش است و شرایط مادی هرگز یکدست و ایستا نیست.

«معاد» و «نبوت» رجوی هم از این بیماری ایده آلیستی رنج می برد. «مسئولیت» و «اختیار» و غیره همگی واژه هایی هستند که به لحاظ تاریخی و اجتماعی مشروط اند. یعنی، به نسبت نظام های اقتصادی-اجتماعی هر عصر تعریف و تعیین می شوند و ضرورت های برخاسته از آن نظام های اقتصادی-اجتماعی است که «مسئولیت» و «اختیار» را تعیین می کند و اصلاً ماهیت ابدی و ازلی ندارند. رجوی در مورد «نبوت» میگوید، «یعنی نفی حرکت خودبه خودی و پذیرش ضرورت هدایت به طور اعم، و وجود رهبری و هدایت در حرکت اجتماعی و تاریخی به طور اخص». اولین چیزی که به ذهن می رسد این است که این «نبوت» را باید «به طور اعم و اخص» سرنگون کرد! چون نفی خلاقیت و شکوفایی فردی است و به شدت منطبق بر استبداد فئودالی است که انقلاب های عصر بورژوازی در قرن ۱۷ و ۱۸ علیه آن برخاستند. در این مبهم گویی های تخیلی، معلوم نیست پایه های مادی (یعنی همان اقتصادی-اجتماعی) «هدایت و رهبری» چیست؟ «هدایت به طور اعم» یعنی چه؟ آیا منظور هدایت «الهی» است که نباید علیه آن و به طور «خود به خودی» حرکت کرد؟ و خدایی هست که «باید و نبایدها» را تعیین میکند؟ حرف از «پذیرش رهبری و هدایت در حرکت اجتماعی و تاریخی» زدن و محتوای سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی آن را نگفتن، برای فریب دادن مردم است و بس!

خیال پردازی دیگر رجوی، در مورد حرکت جامعه و تاریخ است. رجوی با وام گرفتن از مارکسیسم در مورد چیزی به نام «جامعه بی طبقه توحیدی» حرف می زند! یکم، این نوع وام گرفتن ها از مارکسیسم و جای دادن مفاهیم و نظریه های علمی آن در چارچوب ایده آلیسم دینی، حرکتی برای واژگون کردن معنای آنهاست و باید افشا شود. مفهوم جامعه بی طبقه در مارکسیسم، مبتنی بر تبیین ماتریالیست تاریخی از ظهور تمایزات طبقاتی در میان انسان هاست؛ تمایزات طبقاتی همراه با ظهور مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به وجود آمد و خانواده پدرسالار و دولت هم از محصولات روینایی آن بود. سیستم سرمایه داری که امروز در آن زندگی می کنیم، برای اولین بار ضرورت و امکان گذر همیشگی از این تمایزات طبقاتی و امحاء خانواده پدرسالار و دولت را فراهم کرده است که با انقلاب کمونیستی ممکن می شود.^۹ دوم، جامعه بی طبقه کمونیستی هم مملو از تضاد و ناهمگونی خواهد بود اما منشاء تضاد و ناهمگونی، وجود طبقات و مبارزه طبقاتی نخواهد بود. انسان ها در زندگی اجتماعی کماکان با ضرورت و تضاد روبرو خواهند بود و در میانشان در مورد پاسخ به ضرورت ها، تفاوت و مبارزه خواهد بود. اما این روندها دیگر ماهیت ستم و استثمار طبقاتی و اجتماعی را نخواهند داشت. سوم: سرمایه داری با کارکرد خود دائماً پایه های ایجاد جامعه جهانی کمونیستی را تقویت می کند و کمونیست های انقلابی دائماً در تلاش فکری و عملی هستند تا از دل هیولای سرمایه داری، این جامعه رهایی بخش را بیرون بکشند. اما این فرجام هرگز «اجتناب ناپذیر» نیست. و به جای رسیدن به جامعه کمونیستی، بشریت می تواند با جنگ هسته ای یا نابودی محیط زیست از بین برود و یا به عصر سنگی پرتاب شود. بر خلاف تصور خداپاوران ایده آلیست، در مقابل تکامل طبیعت و جامعه بشری فقط یک جاده وجود ندارد. ندیدن امکان ها و جاده های

^۸ برای بحث در مورد شناخت عقلانی رجوع کنید به: مانوتسه دون، در باره پراتیک و برای بحث در مورد «جهش ایمانی» و «جهش عقلانی» رجوع کنید به باب آواکیان «جهش ایمانی» و جهش به شناخت تعقلی: دو جهش بسیار متفاوت، دو جهان بینی و روش بنیاداً متفاوت
ژوئیه ۲۰۰۵: A Leap of Faith and a Leap to Rational Knowledge
Two Very Different Kinds of Leaps,
Two Radically Different Worldviews and Methods
^۹ انگلس، منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت

متفاوت و ترکیب ضرورت و تضاد، انسان را به تفکر غایت‌گرا (تله‌ئولوژیک) می‌رساند که کاملاً ضد حرکتِ واقعیت‌طبیعت و انسان و جامعه انسانی است. تبیین کمونیستی از جامعه بشری و حرکت آن کاملاً در تضاد است با تبیین رجوی که می‌گوید، «یک سمت واحد ... مقصد واحد در کل وجود است» و «یک وجود متعال، مطلق، منزه، یکتا، قادر، ذیشعور» آن را تضمین می‌کند و «این جهان و این هستی؛ پوچ، بیهوده و بی‌حساب و کتاب نیست، بلکه هدف، مقصد و منظوری در کار است.» (همان، ص ۳۴)

یکی از گسست‌های فکری مهم در مارکس که توسط باب آواکیان در «کمونیسم نوین» عمیق‌تر شده است، گسست با تفکر غایت‌گرایی (تله‌ئولوژیک) است. خود مارکس می‌گوید برای هر لحظه از تاریخ، گذشته‌اش این‌طور می‌نماید که گویی داشت برای این لحظه تدارک می‌دید ولی این‌طور نیست و این حقیقت ندارد.^{۱۰}

دین و باور دینی مانع از آن می‌شود که توده‌های مردم، جهان و هستی را به‌طور واقعی و آن‌طور که هست، ببینند و بشناسند. جهان بینی متافیزیکی و دینی مانعی در برابر کسب شناخت صحیح از نیروهای محرکه طبیعت و جامعه است و بدون کسب شناخت درست از جهان، هیچ چیز را نمی‌توان تغییر داد. رها شدن از جامعه مبتنی بر استثمار و ستم و بهره‌کشی و سرکوب، بدون کسب شناخت واقعی و همه‌جانبه از قانونمندی‌ها و چگونگی عملکرد آن ناممکن است و دین یکی از وسیع‌ترین و رایج‌ترین چشم‌بندهایی است که به توده‌های فرودست و تحت ستم تحمیل می‌شود و امکان درست دیدن جهان و شناختن جهان از آنها را سلب می‌کند. هیچ اراده و نیروی ماورالطبیعه‌ای در به وجود آمدن انواع موجودات و دگرگشت انسان از آنها و سپس ظهور جوامع انسانی و تحولات آن از هزاران سال پیش تا کنون، دخیل نبوده است. همه این‌ها بر مبنای تغییر و تحولات ماده و برحسب ضرورت و تضاد پیش‌رفته است. نه ظهور انسان و نه تکامل جامعه بشری چیزی از قبل تعیین شده نبوده است.

تفسیر ابزاری از قرآن برای پنهان کردن ماهیت طبقاتی و ارتجاعی آن

رجوی در مورد رابطه میان اسلام و پایه‌های آن در جوامع طبقاتی مبتنی بر استثمار، می‌گوید:

با پذیرش دینامیسم قرآن و درک بنیادهای اعتقادی آن، مجوزی برای انطباق این مکتب با فئودالیسم و سرمایه‌داری و یا انفصال این ایدئولوژی از سیاست نخواهیم یافت. خصوصاً باید یادآور شویم که این ایدئولوژی، حاکمیتی را دارای صبغه اسلامی میدانند که سرشار از احترام به آزادی و اختیار وجود انسانی است. به همین دلیل با نسخه‌های دموکراسی که استعمارگران غربی برای کشورهای جهان سوم می‌پیچند، سنخیت ندارد. (همانجا، ص ۲۰ و ۲۱) ... درحقیقت این ایدئولوژی اسلام بود که قلب ایرانی‌ها را تسخیر کرد و سپاه اسلام چیزی جز پیام‌آور این ایدئولوژی نبود. افسانه عظمت رژیم سلطنتی شاه‌شاهان، پاک‌دروغ از آب درآمد. آرمان انقلابی، عرب‌های پابرنه را به صورت درهم‌شکنندگان حکومت اشرافی هفت‌فامیلی درآورد. کاخ‌ها بر سر کاخ‌نشینان ویران‌گردید و همه برابر شدند. (ص ۳۱)

«خیالواره‌های» رجوی در مورد حاکمیتی دارای صبغه اسلامی که سرشار از احترام به آزادی و اختیار وجود انسانی است، پاک‌دروغ است. جامعه سیاسی الهام‌بخش رجوی در واقع با جنگ‌هایی که همراه با کشتارهای بیرحمانه و چپاول و فقیرسازی و گرفتن اسرای سیاسی و ازدواج‌های سیاسی و از این قبیل شکل گرفت. پیامبر اسلام پس از جنگ بدر، در مدینه به تعقیب و تنبیه «منافقین و یهود» پرداخت. شمرایی که ضد او شعر گفته بودند کشته شدند. به اسارت گرفتن کنیزان و کودکان امری معمول در جنگ‌های پیامبر اسلام بود. تمام واژه‌های دینی سیاسی در مورد «دوست و دشمن» که خمینی و جانشین‌اش استفاده می‌کنند در همان زمان درست شد: مومن، مشرک، محارب، کافر، منافق، فتنه، جهاد، شهادت.^{۱۱} داستان «فتح قلب ایرانی‌ها» و «ویران شدن کاخ‌ها و برابر شدن همه» خزعبلات تکراری آخوندهای منبری از دوره صفویه بوده است. به قول عبدی کلانتری، «نظریه نجات بخشی را به جز برخی از خودمسلمانان، هیچ تاریخنگاری جدی نگرفته است. در نخستین و مهمترین «فتوحات اسلام» که در زمان خلفای راشدین رخ داد، کشتارها شد، خرابی‌ها به بار آمد، و زنان و کودکان به بردگی و کنیزی گرفته شدند. انگیزه بلاواسطه برای یک سرباز بادیه‌نشین، کسب غنایم بود، همان انگیزه‌ای که در غزوات صدر اسلام به هنگام شیخون به کاروانهای تجاری مکی در کار بود.»^{۱۲}

ادعای رجوی در مورد این که «دینامیسم قرآن و درک بنیادهای اعتقادی آن، مجوزی برای انطباق این مکتب با فئودالیسم و سرمایه‌داری نمی‌دهد» نیز محصول فکر خیالواره دینی اوست و مطلقاً ضد فکت‌ها و مستندات تاریخی در مورد خود قرآن و جامعه‌ای است که پیامبر و پیروانش ساختند. تا قبل از رشد نیروهای تولیدی و علم مدرن از قرن ۱۶ میلادی به این سو، جهل و نادانی انسان در مورد وجود و هستی و جهان پیرامونش، در پیدایش ادیان، یکی از عوامل عمده بود. اما پیدایش ادیان فقط حاصل جهل نبود، بلکه یک نظام طبقاتی هم بود که منافعش در ممانعت از ظهور و گسترش علم و شیوه تفکر علمی بود؛ نظام فئودالی دینمدار. محاکمه گالیله توسط کلیسا و سوزاندن جوردانو برونو نمونه‌های تاریخی آن هستند. حتا داروین احساس امنیت نمی‌کرد اعلام کند دیگر خدا باور نیست. تمام متون دینی ادیان ابراهیمی از جمله قرآن بازتاب روابط اقتصادی

^{۱۰} تعمیق این جنبه از مارکسیسم توسط باب آواکیان از این جهت ضروری بود که از ابتدای مارکسیسم، رگه‌های فرعی از غایت‌گرایی وجود داشت و هنوز در میان کمونیست‌های امروز هم وجود دارد که به شکل حتمی و قطعی دیدن حرکت تضادهای سرمایه‌داری به سمت ایجاد جامعه جهانی کمونیسم است. این گونه تفکرات، ضربات جدی به جنبش کمونیستی زده است. که در پاره‌های آینده به آن بیشتر خواهیم پرداخت.

^{۱۱} عبدی کلانتری، آیا اسلام می‌تواند غیرسیاسی شود؟

^{۱۲} عبدی کلانتری، همان

و اجتماعی و اخلاقیات بسیار مشخص و تفسیرناپذیر هستند. یعنی روابط برده داری و فئودالی و افکاری از همان جنس و در خدمت آن. جنگ های عظیمی شد تا این روابط برافتادند. این ها فکت های تاریخی ناشناخته نیستند. از خلال همه این کتاب ها می توان خصلت و ماهیت طبقه بندی های استثمارگرانه و تقسیم بندی های جنسیتی را دید. آن چه رجوی «دینامیسم قرآن» می خواند، مهندسی سوره ها و آیه ها است برای به روز کردن یک مکتب منسوخ و ارتجاعی. تولیدات علمی و مستندات غیرقابل انکار در مورد قرآن و اسلام فراوان است.

«از زمان «روشنگری» در چند قرن پیش در اروپا، تا کنون پیشرفت های علمی مهمی شده و در نتیجه این پیشرفت ها اکتشافات مهمی شده است ... بسیاری از این کشفیات علمی به وضوح در تعارض با کتب مقدس دینی کهنسال و دگم های آنها قرار دارند. و روش علمی، چیزهایی را که وجودشان توسط شواهد انضمامی در دنیای مادی واقعی نشان داده نشود، به عنوان «واقعی» به رسمیت نمی شناسد.»^{۱۳}

یکی از مهمترین پژوهش های اخیر، «قرآن مورخان» (نه «قرآن مومنین»!) است که یک بار دیگر اثبات کرده است که قرآن یک متن تاریخی است که در قرن هفتم میلادی، تحت تاثیر ادیان و سنن مختلف از جمله مسیحیت و یهودیت ساسانی و بیزانس و مراودات تجاری، فرهنگی و دینی جهان خاور نزدیک و هم چنین آفریقای شمال غربی به نگارش در آمده است.^{۱۴} «متن تاریخی» یعنی این که محصول برهه معینی از تاریخ اجتماعی انسان در منطقه معینی است و بازتاب سیستم های اجتماعی اقتصادی حاکم در آن زمان و افکار تولید شده توسط آنهاست.

توده های مردم نیاز دارند که به جای افسانه سرایی هایی که مبلغین اسلام گرا ترویج می کنند، علم ماتریالیسم تاریخی مارکس را بیاموزند تا بفهمند انسان چرا و چگونه دین را اختراع کرد و بفهمند چرا و از چه زمانی جامعه بشری تبدیل به جامعه طبقاتی شد و چگونه زیربنای اقتصادی (شیوه تولیدی) سرمنشاء تقسیم انسان ها به طبقات متمایز، به موجودات اجتماعی متمایز با حقوق «انسانی» متمایز است و چرا امروز، راه حل ضروری، ممکن و مطلوب این معضل تاریخی، انقلاب کمونیستی است. و ایدئولوژی و اخلاقیات مترقی عصر کنونی، توسط این ضرورت و امکان تعریف می شود.

اسلام چه در شکل باستانی یا «به روز» شده در تضاد با این راه حل است. اگر پس از عصر مدرن تا اوایل قرن بیستم، اسلام گرایی یک دین، یک ایدئولوژی و یک جنبش ارتجاعی بود، از نیمه دوم قرن بیستم و با برتری ضد انقلاب در ایران علاوه بر همه این ها جامه دولت نیز بر تن کرد.

اسلام ورای هر خوانش و تفسیری، ایدئولوژی طبقات استثمارگر است و مانند هر دین دیگر، روینای فرهنگی و اخلاقی روابط تولیدی و اجتماعی تبعیض آمیز و استثمارگری از زمان محمد تا کنون بوده است. اخلاق اسلامی، انعکاس ارزش ها و جهان بینی طبقات حاکم است که وظیفه حفظ و توجیه و باز تولید روابط ستم و بهره کشی را برعهده دارد. تسلیم در برابر اراده و مشیت خدا که در واقع تسلیم در برابر اراده و هژمونی طبقات حاکم است، در قلب جهان بینی و ایدئولوژی و اخلاقیات اسلامی قرار گرفته است. مردسالاری و ستم بر زن پایه ثابت ایدئولوژی و اخلاقیات اسلامی است.

از همین رو در مارکسیسم و ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری، مبارزه با دین و نقد توهم دینی، یکی از محورهای مهم در فعالیت آگاهی بخش برای تغییر افکار مردم و سازماندهی آنان در راه انقلاب است. جهان کمونیستی همان طور که مارکس گفت، با دو گسست به وجود خواهد آمد: گسست از تمام روابط سنتی مالکیت و گسست از تمام تفکرات سنتی. دین از هر نوعش در رأس این ایده ها و تفکرات قرار دارد. حق با مارکس بود که نقد دین را پیش فرض تمامی نقدها می دانست و معتقد بود دین محصول دولت و جامعه طبقاتی برای حقنه آگاهی کاذب به کارگران و زحمتکشان است.

کمونیست ها، به عنوان آنتیست های علمی، به لحاظ فلسفی و ایدئولوژیک با همه جهان بینی های دینی مخالفند.^{۱۵} اما از زاویه ی برنامه عمل و استراتژی کمونیست ها در جریان انقلاب پرولتری -- قبل و بعد از کسب قدرت سیاسی، نقد دین و مبارزه با تفکر دینی، به معنای طرد و بایکوت کردن مردم دین باور نیست. کمونیست ها در فرآیند انقلاب کمونیستی علیه تمامیت نظام سرمایه داری جهانی با همه اقشار کارگران و زحمتکشان و تمامی توده های مردم که خواهان مبارزه با نظام سرمایه داری هستند -- از جمله توده های دین باور، متحد خواهند شد.

باب آواکیان در همین ارتباط در یکی از مقالات مهمش در نقد دین و نحوه برخورد به کسانی که اعتقادات مذهبی دارند می گوید: «ما با همه کسانی که منافع اساسی شان با اهداف انقلابی توده های تحت ستم سازگارتر است تا با ستمگران و حکام ضد انقلابی، متحد خواهیم شد. اما درعین کوشش برای ایجاد چنین وحدتی و در عین احترام گذاشتن به باورهای مذهبی آنها، برای برقراری رهبری یک ایدئولوژی کاملاً علمی و عمیقاً رهایی بخش که کمونیسم است، سخت کوشش خواهیم کرد.»

^{۱۳} باب آواکیان. بیانیه به مناسبت سال جدید ۲۰۲۱

^{۱۴} محمد معزی و گیوی دی، «قرآن مورخان» در سه جلد به زبان فرانسوی 2019

Le Quran des Historiens

^{۱۵} باب آواکیان. جهش ایمانی و جهش عقلانی

هشت مارس، روز جهانی تدارک برای انقلاب و نه چیزی کمتر!

هشت مارس ۱۴۰۲، چهل و پنج سال از شورش علیه فرمان حجاب اجباری خمینی می گذرد و جنگ این رژیم دینمدار فاشیست علیه زنان هنوز ادامه دارد. مقاومت ۴۵ ساله زنان به اوج هایی مانند خیزش «زن، زندگی، آزادی» نیز رسید اما هنوز نتوانسته است به ورای مقاومت رفته و تبدیل به انقلاب برای سرنگونی جمهوری اسلامی بشود. تا کی به شورش علیه شرایط اسارت اکتفا خواهیم کرد؟ و می دانیم که نتیجه حداکثری شورش ها، به تکان درآوردن زنجیرهای اسارت است و نه شکستن آنها. انقلابی را که دائماً ضرورت خود را به رخ می کشد، چگونه می توان تدارک دید و به مرحله عمل در آورد؟ آیا اجازه خواهیم داد مانند ۴۵ سال پیش، جای یک رژیم ارتجاعی ستمگر را یک رژیم ارتجاعی دیگر بگیرد و فاجعه دیگر رخ دهد؟ اگر خیر، نیروی زنان در فعلیت بخشیدن به انقلاب چه جایگاهی دارد؟ از هم اکنون چگونه برای انقلاب و جنگ با این رژیم تدارک می بینیم؟

با سرنگون شدن رژیم شاه و به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، ستم بر زن شکل های وحشتناک تری به خود گرفت. جمهوری اسلامی ترکیب غریبی از روابط اجتماعی اسلامی/برده داری و روابط سرمایه داری - امپریالیسم به وجود آورد و زنجیرهای بردگی زنان را تقویت کرد. ۴۵ سال حکومت دینمدار در ایران نشان می دهد، هر جا بنیادگرایی دینی حاکم باشد، پدر/مردسالاری شدید و زن ستیزی تهاجمی حاکم خواهد بود. اما ستم بر زن و روابط مرد/پدرسالاری با شدت روزافزون در تمام جهان جاری است. زیرا، ستم بر زن یک اصل جهانشمول برای سیستم سرمایه داری بوده و بخشی از سوخت و ساز نرمال آن است. اما در چند دهه گذشته، تغییرات کلانی در چارچوب سیستم سرمایه داری جهانی رخ داده است که زنان را به طرز بی سابقه ای وارد چرخه فعالیت های اقتصادی کرده است به طوری که بازار کار «زنانه» و فقر «زنانه» شده است. این یک پدیده جهانی است که شامل ایران هم می شود. این تغییرات، ساختارهای روابط مرد/پدرسالاری را به لرزه درآورده و در واکنش به آن، طبقات حاکمه در کشورهای «شمال جهانی» و «جنوب جهانی» هرچه بیشتر به تقویت خانواده و ارزش های سنتی دست انداخته اند. از جمله تقویت حق مردانه، دامن زدن به فرهنگ نفرت از زن مستقل، قتل و شکنجه حکومتی برای اعمال حجاب اجباری، لغو حق سقط جنین و فرزندآوری اجباری در آمریکا. گسل ستم بر زن تبدیل به خصلت نمای پوسیدگی ناب نظام سرمایه داری شده است. این گسل، مرتباً با حرکاتش یک نیروی اجتماعی بزرگ در مقیاس جهانی تولید می کند که رهایی اش به طور قطع در گروی محو انقلابی و رادیکال روابط مالکیت سنتی و افکار سنتی است و می تواند سیستم قدرتمند سرمایه داری جهانی را با انفجارهای مهیب به لرزه درآورده و امکان سرنگون کردن آن را تقویت کند.

همان قوای محرکه و حرکت های سرمایه داری که باعث به وجود آمدن ستم بر زن و تبدیل آن به یک گسل جدی برای سیستم سرمایه داری شده است، بشریت را بر سر یک دوراهی قرار داده است که باب آواکیان در تحلیل بی نظیر و درخشانی آن را گره گاه «آینده وحشتناک یا حقیقتا رهایی بخش» می خواند. قوای محرکه بسیار پویای سیستم سرمایه داری امپریالیستی و تغییرات دائمی و توقف ناپذیری که در دنیا به وجود می آورد خود این سیستم را با مخاطرات بزرگ مواجه کرده است. اجبار امپریالیسم آمریکا و پادگان نظامی اش در خاورمیانه (اسرائیل) در دست زدن به نسل کشی در غزه، جنگ نیابتی میان امپریالیست های روسیه با ناتو در اوکراین، نشانه آن است که جهان امپریالیستی نیازمند نظم بندی جدید است اما هرگز نباید گذاشت که سرنوشت این نظم بندی جدید در دست امپریالیست ها بماند. زیرا، منتهی به اوضاعی خواهد شد که بسیار وحشتناک تر از وقایع امروز است. مردم جهان با انقلاب های کمونیستی باید به این جهان نظم جدید بدهند و نه امپریالیست ها و نه دولت های مرتجع مانند ایران، اسرائیل، پاکستان، ترکیه، افغانستان ... که وابسته به این یا آن قدرت امپریالیستی و خدمتگزاران نظام سرمایه داری جهانی هستند. جنگ های ویرانگر، نسل کشی، خیزش های مردم در نقاط مختلف جهان، نمونه هایی هستند که چطور تغییرات بی وقفه در دنیا، ساختارهای دولتی امپریالیست ها و مرتجعین را فشل و آماده سرنگون کردن می کند.

اما راه انقلاب هنوز بسته است. کارکرد عادی سرمایه داری و سیاست دولت ها، نیمی از جمعیت بشری را فارغ از تمایزات طبقاتی درون شان آماج تهاجم بیرحمانه خود قرار داده است. اما اکثریت قریب به اتفاق این نیروی اجتماعی که به شدت نیازمند انقلاب است چیزی در مورد انقلاب و راه از بین بردن ستم بر زن و ایجاد جامعه ای که در آن آدم ها دیگر به طبقه کارگر و طبقه بورژوا، به «زنان» و «مردان»، به نژادها و ملل مختلف تقسیم نمی شوند، نمی دانند.

«وقت تنگ است!» خود و مردم را برای اتفاقات بزرگتر آماده کنیم

به طور عاجل، در مقاومت های کوچک و بزرگ زنان باید دخالتگری انقلابی کرد و حداکثر آنان را به درون جنبشی با هدف انقلاب کمونیستی بر مبنای کمونیسم نوین کشید: جنبشی برای انقلاب!

زیرا این ضرورت عاجل برای رهایی تمام بشریت است. با سرکوب خونین خیزش ژینا و افتی که در آن ایجاد شد، بسیاری به دریای افسردگی و ناامیدی پرتاب شدند. اگر آنان به تشریح علمی از وضعیت و تنها راه که انقلاب است آگاه بودند، بسیار کمتر از این دچار ناامیدی می شدند. پس، انفعال سیاسی را باید کنار زد. اوضاع در ایران و جهان مرتباً تغییر خواهد کرد. نسل کشی مردم غزه با جنگ اسرائیل/آمریکا و جنگ میان امپریالیسم روسیه و امپریالیست های ناتو نشانه های آن هستند که تلاطم ها و آشوب های بزرگ در راه است و بدون درک این که چرا این اتفاقات می افتند و ربط آن ها به ستم و استثمار افسارگسیخته ده ها میلیون نفر در ایران و جنایت های جمهوری اسلامی علیه زنان چیست، هرگز نمی توان راه

توده های مردم ضرورت تغییر رادیکال را به شدت احساس میکنند. برای این که ببینند راه واقعی برای چنین تغییری هست باید با جهان بینی های غلط سیاسی که در میان شان رواج دارد بجنگیم. آنان باید به طور علمی درک کنند که هیچ چیز مثبتی از سمت گیری با جمهوری اسلامی یا با امپریالیسم آمریکا حاصل نخواهد شد. هر کس از امپریالیسم آمریکا متنفر است باید از جمهوری اسلامی هم متنفر باشد و هر کس از جمهوری اسلامی متنفر است باید از امپریالیسم آمریکا هم متنفر باشد. این جزئی لاینفک از پلاتفرم سیاسی رهایی بخش در ایران است و برای شکل گیری «جنبشی برای انقلاب» تعیین کننده است. باید حصارهای نگرش ناسیونالیستی مبارزین و توده های مردم را بشکنیم تا از اسارت فکری رها شوند. هنگامی که بتوانند با دقت و عمق علمی به واقعیت جهان نگاه کنند، آنگاه از یک طرف، درهم تنیدگی عمیق جمهوری اسلامی و اسرائیل و قدرت های امپریالیستی «غرب» و «شرق» و از طرف دیگر، درهم تنیدگی سرنوشت چند میلیارد مردم تحت ستم و استثمار جهان را خواهند دید و معنای واقعی «انترناسیونال است نژاد انسان ها» را با تمام وجود احساس خواهند کرد و هرگز دست از این احساس رهایی بخش که پایه در واقعیت مادی دارد نخواهند کشید. همچنین باید سیاست های هویتی و نسبیت گرا و شکل های فعالیت که زمان را به هدر می دهند، کنار بزنیم. زنانی که با توهمات بورژوادموکراتیک انتظار دارند قدرت های حاکم و نهادهای «بین المللی» نیم نگاهی به «حقوق زنان» کنند، در بهترین حالت ساده لوح هایی هستند که به داشتن زنجیر اسارت عادت کرده اند و می خواهند زنان دیگر را هم دعوت به این عادت کنند. این گرایشات تلاش می کنند آلترناتیو انقلاب واقعی را از میدان به در کرده و کمونیست های انقلابی را از فضاهای مبارزاتی بیرون کنند! سازش با این حرکت ارتجاعی، به تقویت زنجیرهای بردگی خدمت میکند. هیچ چیز نمی تواند مانند کمونیسم نوین تصویر علمی از واقعیت به مردم و به کسانی بدهد که واقعا در پی درک «معضل چیست و راه چیست» هستند هیچ انسان مبارزی نباید عمر خود را در جنبش هایی تلف کند که هدف تغییر رادیکال جامعه، نقشه راه و سازمان دهی نقشه مند برای آن را ندارند، و مردم را محکوم به درجا زدن در چارچوب وضع موجود می کنند که نتیجه اش به واقع وحشتناک است.

خیزش ژینا جسورانه بر برج و باروی بردگی پدر/مردسالاری در ایران کوبید و گوشه ای از ظرفیت عظیم زنان جهان را نشان داد که می تواند رها کننده بشریت باشد و تبدیل به نیروی ضربه انقلاب برای ریشه کن کردن ستم و استثمار شود که ما را احاطه کرده است. خاورمیانه و ایران و تمام دنیا آستان رخدادها و غیر منتظره های بزرگتری است. در تمام این وقایع، برنامه و نیروی سازمان یافته انقلاب کمونیستی با وجود نیروی کم باید در صحنه باشد و به مردم کمک کند که خلاف جریان حرکت کنند و فرصت های انقلابی نهفته در دل این اوضاع را ببینند. **راه حل انقلاب و نه هیچ چیز کمتر از آن** و این که بشریت با کمونیسم نوین می تواند راه آن را از هم اکنون باز کند، باید به گوش شورشگران خیزش ژینا و خیزش های دیگری که در راه است برسد و در جای جای جامعه تریبون جدیدی برای یک خط واقعا انقلابی ایجاد کند.



جنبش کویبر در مقابل بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم: ضرورت جهش به ورای سیاست هویتی

به دلیل گره خوردن مسئله جنس و جنسیت و گرایش جنسی به ساختار مردسالار و خانواده پدرسالار، جامعه ال جی بی تی کیو موقعیت ویژه ای در جامعه طبقاتی تا به امروز داشته اند: از طرفی توسط سیستم حاکم، تهدیدی تلقی می شوند برای هنجارهایی که طبقات حاکم به عنوان هنجارهای نظم دهنده جامعه شکل داده و به جامعه تزریق و تحمیل میکنند و از طرف دیگر، مبارزات آنها برای به رسمیت شناساندن موجودیت شان، پتانسیل آن را دارد که به مبارزه برای رفتن ورای جامعه طبقاتی خدمت کند.

چرا صرف «زیست» و ابراز وجود قشر ال.جی.بی.تی.کیو، خانواده پدرسالار سنتی را به چالش می کشد؟ با ظهور مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و شکلگیری خانواده مرد/پدرسالار و به خصوص پس از فراگیر شدن ادیان ابراهیمی، روابط جنسی دگرجنسگرا به عنوان شکل غالب و «مقبول» نهادینه شده و سایر شکل های سکسوالیته «ناهنجار» تلقی و حتی ممنوع شدند. به این ترتیب، به وجود آمدن خانواده، هم زمان است با دولت و مالکیت خصوصی که در تمام طول تاریخ جوامع طبقاتی تا به امروز کارکرد مهمی در زیربنا و روبنا داشته است. جایگاه ویژه دادن به رابطه زن و مرد، فقط به واسطه مسئله تولید مثل از طریق رابطه جنسی دگرجنسگرا نبوده، بلکه به مسئله کنترل بدن و سکسوالیته خارج از نظم پدر/مردسالار نیز بر می گردد. از همان زمان که با ظهور مالکیت خصوصی و تمایزات طبقاتی، زن نیز تبدیل به موجود اجتماعی فرودست شد، مهر ستم بر زن، بر روی تمام روابط جنسی و جنسیتی، به ویژه رابطه مرد و زن خورد و روابط کویبر هم از آن بی تاثیر نبوده است.

روابط پدر/مردسالارانه که عمیقاً در سوخت و ساز سیستم سرمایه داری ادغام شده است، در هر پیوند نزدیک اجتماعی و جنسی نفوذ می کند و رابطه بین انسان ها عمدتاً منعکس کننده و تحت سلطه ایدئولوژی برتری مرد و «حق مردانه» است. این رابطه فرادستی و فرودستی در روابط کویبر هم بازتولید می شود.

جمهوری اسلامی وجود همجنسگرایی را انکار می کند. اما، علیه همجنسگرایی راهپیمایی به راه می اندازد و قانوناً همجنسگرایان مرد را به احکامی تاحد اعدام محکوم می کند تا نهاد خانواده سنتی را تحکیم کند. همچنین افراد ترنس را هم تنها در صورت جراحی های تطبیق جنسیت به رسمیت می شناسد و گرنه مردان ترنس را وادار به حجاب اجباری و زنان ترنس را وادار به سربازی اجباری می کند که رنج مضاعفی بر آنان است که نمی خواهند واردپروسه های جراحی شوند. برای ساختار مردسالار دوگانه محور جمهوری اسلامی و همه دولت های مرتجع کنونی که از دستشویی ها تا ورزش ها را بر حسب زن و مرد دسته بندی کرده است؛ وجود مردی که بتواند باردار شود یا زنی که ایستاده ادرار کند چنان آشفتگی جنسیتی عظیمی محسوب می شود که می تواند چسب اجتماعی اش را به سرعت آب کرده و آن را از هم گسیخته کند.

حملات سیستماتیک و سازمان یافته به زنان و کویبرها را نه فقط در رژیم های تئوکراتیک چون جمهوری اسلامی، بلکه با رشد و سر بلند کردن جنبش های فاشیستی و قدرت گرفتن احزاب فاشیستی در سراسر جهان شاهدیم؛ به شکل ممنوع کردن حق سقط جنین برای زنان و حمله به هر شکل از ابراز وجود کویبرها. آنها به تمام حقوقی که زنان و کویبرها طی چند دهه به دست آورده اند، حمله می کنند و درصد پس گرفتن همه آن ها هستند. تشدید حملات به زنان و کویبرها، واقعه ای اتفاقی نیست بلکه بخشی از برنامه و مانیفست جناحی از طبقه حاکمه سرمایه داری امپریالیستی است که پایه هایش را بر اساس برتری طلبی مردانه دگرجنسگرا و تقویت نقش های جنسیتی سنتی و خانواده پدرسالار سازمان می دهد. این ها به دروغ به پایه هایشان القاء می کنند که گسترش بیکاری و فقر و جنگ های بی انتها، نتیجه آن است که هنجارهای خانواده سنتی دینمدار توسط زنان مستقل و کویبرها به چالش گرفته شده است. بله خانواده سنتی دینمدار باید هم به چالش کشیده شود چون مرکز روابط مرد/پدرسالارانه تهاجمی و گستاخ است. اما، منبع و سرچشمه همه معضلاتی که بشریت به آن گرفتار آمده، عملکرد سیستم سرمایه داری-امپریالیسم است که مردسالاری و نژادپرستی در تار و پود آن بافته شده است و به همین علت، فاشیست ها می توانند از آن برای ایجاد یک جنبش ارتجاعی استفاده کنند و مصمم هستند که سیستم کنونی سرمایه داری-امپریالیسم را بر مبنای تفکرات برتری طلبانه و تاریک اندیشی دینی ضد زن حفظ کنند. همه باید بدانند و آگاه باشند که این حملات بخشی از یک تلاش جدی برای برقراری نظم فاشیستی دینی در جهان با هدف حفظ سلطه سیستم ستم و استثمار سرمایه داری-امپریالیسم است. این نیروی فاشیستی از درون نظام دموکراسی سرمایه داری-امپریالیسم بیرون آمده و نه از بیرون آن و این واقعیت باید هشدار می باشد به کسانی که توهمات احمقانه نسبت به «مترقی» بودن ماهیت و عملکرد دموکراسی دولت های سرمایه داری-امپریالیستی دارند.

ابراز وجود گسترده تر ال.جی.بی.تی.کیوها و حتی افزایش تعداد دوجنسگراها (بایسکسوال) در بین نسل جوان، نه ربطی به انحراف جنسی و آزادی های بی حد و حصر در غرب دارد و نه نشان از آخرالزمان. جامعه یک ارگانیزم زنده در حال تغییر است و اکنون در عصر سرمایه داری امپریالیستی، دچار تغییراتی شده است (هم در زیربنا با اجتماعی کردن تولید و هم در روبنا در زمینه نقش های جنسیتی و هنجارها و نهادهایی چون خانواده) که امکان ایجاد جامعه ای بنیاداً متفاوت را فراهم کرده است. اما دولت های سرمایه داری، با اعمال دیکتاتوری بورژوازی و حفاظت از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و خانواده مردسالار، بزرگترین مانع در برابر این تغییر هستند. بنابراین، امکان ایجاد جامعه ای بنیاداً متفاوت جز با انقلابی سیاسی و

کسب قدرت در روبنا و استقرار قدرت سیاسی و جامعه سوسیالیستی محقق نخواهد شد.

اما در کنار این امکان، ما با ضرورتی هم روبرو هستیم. حملاتی که در سراسر جهان به زنان و ال جی بی تی کیو می شود یک نشانه از اوضاع حادی است که بشریت تحت نظام سرمایه داری - امپریالیستی به آن گرفتار آمده است. سیستم سرمایه داری، چنان معضلاتی برای خودش و کل بشریت به وجود آورده که جز با روش های رادیکال نمی توان این معضلات را حل کرد. اگر پاسخ این معضلات با انقلاب رادیکال کمونیستی داده نشود، بورژوازی به آنها پاسخ رادیکال ارتجاعی-فاشیستی خواهد داد. به همین جهت در این نقطه از تاریخ، بشریت مبارزه سرنوشت سازی را پیش رو دارد: راه حل رادیکال انقلابی برای نابودی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم و به این ترتیب، باز کردن راه برای ریشه کن کردن مردسالاری همراه با جامعه طبقاتی یا راه حل رادیکال ارتجاعی و به این ترتیب، بازسازی سیستم سرمایه داری با شرایطی بسیار وحشتناک تر برای تمام بشریت که یک جنبه آن به بردگی کشیدن زنان و کویرهاست.

جامعه ال جی بی تی کیو به واسطه ابراز گرایش جنسی شان مورد حمله قرار می گیرند. اما این فقط سطح مساله است. از این سطح باید به عمق رفت. همانطور که در بالا گفتیم، علت بنیادین این حملات آن است که این نوع گرایش جنسی و ابراز آن، کلیت روابط مرد/پدرسالاری را به چالش می گیرد. یعنی، ربط به کارکرد و اصول سیستم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی - ایدئولوژیک سرمایه داری دارد. اما کسانی که سطح مساله را می بینند، گرایش دارند که آن را در چوبه «هویت» تعریف کنند. این نوع تبیین که ظاهر مساله را می بیند و نه واقعیت آن را، جامعه ال جی بی تی کیو را محکوم می کند که در چارچوب سیاست های هویتی با این حملات مبارزه کند. در واقع این چارچوب مانع از آن می شود که پتانسیل عظیم این مبارزه برای به چالش کشیدن کلیت سیستم به حرکت درآید. سیاست هویتی با پایین آوردن افق ها، تنها جایی بیشتر در همین سیستم مبتنی بر ستم و استثمار را گدایی می کند و خشم واقعی جنبش کویر را به درون مجاری این سیستم کانالیزه می کند. سیاست هویتی و ووک یا بیداری، با نادیده گرفتن واقعیت عینی، تمرکز بر «من» به جای جنگیدن برای همه، کنسل کردن افراد به جای سرنگون کردن سیستم و محدود کردن ستمدیدگان در فضاهای «امن» به جای شهادت دادن به آنها برای رودررویی با طبقه حاکمه و قوای سرکوبش، جنبش کویر را در درون سیستم مردسالار سرمایه داری امپریالیستی خفه می کند و با تکیه بر امتیازات ناچیزی که قشر نازکی از کویرها در کشورهای امپریالیستی به دست آورده اند، چشم بر سرکوب و حذف بی رحمانه و مردسالارانه ال.جی.بی.تی. کیوها در سراسر دنیا تحت همان سیستمی که امتیازات را به گروه اول می دهد، می بندد.

این نوع به اصطلاح مبارزه با تعصبات هویتی وقتی با واقعیت ها انطباق نمی یابد، نهایتاً بیشتر به سمت کاریکاتوریزه کردن مبارزات واقعی می رود و دستاویزی برای فاشیست ها می شود که به هرگونه تلاش جدی برای تغییر وضع در جهت مثبت حمله کنند. هرچه بیشتر فاشیست ها قدرت می یابند، هویت گرایانی مانند ووک و اینترسکشنالیتی بیشتر تلاش می کنند کمونیست های انقلابی را از فضاهای جنبش های مختلف، از جمله جنبش کویر بیرون کنند. فعالین انقلابی در جنبش های کویر باید با قاطعیت در مقابل حرکات ارتجاعی هویت گرایان علیه کمونیست های انقلابی بایستند، ارتباط عینی سیستم سرمایه داری به مردسالاری و فاشیسم ضد کویر را ببینند و صف بندی مساعدی برای طرح راه حل انقلاب کمونیستی باز کنند.

مبارزین کویر می توانند و باید بخش مهمی از ساختن جنبشی برای یک انقلاب واقعی باشند. جنبشی که می خواهد انقلاب کمونیستی بر مبنای کمونیسم نوین کند ولی غیر کمونیست ها را هم در بر می گیرد تا در کنار هم برای دنیای بنیاداً متفاوت مبارزه کنند. این جنبش راه را برای انقلاب واقعی باز می کند؛ انقلابی برای رفتن ورای همه ساختارهای ستمگرانه، برای از بین بردن همه تمایزات طبقاتی بین انسان ها و دگرگون کردن روابط تولیدی ای که این تمایزات طبقاتی و نابرابری های اجتماعی را بوجود می آورند، برای تغییر دادن روابط اجتماعی بین انسان ها فارغ از جنس، جنسیت و گرایش جنسی، و متحول کردن همه افکار ارتجاعی، از جمله ارزش های کویرستیز و زن ستیز که منطبق بر نیازها، کارکردها و اصول سیستم سرمایه داری است و آن را تقویت می کند. مسئله زنان و ستم بر کویرها به یکدیگر گره خورده و هر دو میتوانند نه تنها در مرکز پیشبرد یک انقلاب واقعی باشند، بلکه حتی در جامعه سوسیالیستی بخشی از تضادهای حل نشده خواهند بود که پیشروی سوسیالیسم به سمت کمونیسم و از بین بردن طبقات، دولت و هرگونه ستم را ممکن می کنند.

ما کمونیست های انقلابی ضمن دفاع از مبارزات جامعه ال جی بی تی کیو و ایستادن در برابر حملات فاشیستی به این قشر، به جنبش کویر فراخوان می دهیم تا برای بدست آوردن حتی کوچکترین حقوق پایه ای خود، با افق استراتژیک انقلاب و نه چیزی کمتر! وارد میدان مبارزه شوند. زیرا، برای رها کردن انسان ها از قیدها و نقش های تنگ جنسی و جنسیتی هزاران ساله در سراسر جهان، پیوستن به انقلاب کمونیستی یک ضرورت است.

توتالیتریزم، خط کشی برای اندازه نگرفتن واقعیت

واقعیت کمونیسم چیست؟

قسمت ششم از سلسله مقالات درباره دموکراسی

منبع اصلی این سلسله مقالات، کتاب «دموکراسی: آیا بهتر از آن نمی توانیم؟» نوشته باب آواکیان و دیگر آثار وی در مورد دموکراسی/دیکتاتوری است.

یکی از پرکاربردترین و محبوب ترین انگاره های سپهر سیاسی ایران امروزه، «توتالیتریزم» یا تمامیت خواهی است که توسط هانا آرنه تبیین شده است. این انگاره در توصیف جمهوری اسلامی توسط اپوزیسیونش از راست تا چپ به وفور استفاده می شود، هرچند با نیت و فهم متفاوت. خوش نیت ترین ها غالباً توتالیتریزم را بعنوان نوع افراطی از استبداد و اقتدارگرایی فرض می کنند و دغدغه شان کنترل خصوصی ترین بخش های زندگی افراد جامعه توسط دولت است، در حالیکه برخی عامدانه این سلاح ایدئولوژیک را برای مخدوش کردن تنها راه حل رادیکال که در خارج از چارچوب سیستم سرمایه داری - امپریالیستی رشد میکند (انقلاب کمونیستی) استفاده می کنند و به دوگانه «دموکراسی (و حتی دیکتاتوری بورژوازی «خوب») یا توتالیتریزم» دامن می زنند، در حالیکه انتخاب واقعی بین دو نوع آینده است: ادامه همین سیستم ستم و استثمار سرمایه داری با تمام دهشت هایی که برای اکثریت مردم دنیا دارد و امروز حیات کره زمین و کل بشریت را با نابودی محیط زیست و جنگ هسته ای تهدید می کند یا از میان برداشتن این سیستم و استقرار نوع بنیاداً متفاوتی از دولت یا دموکراسی/دیکتاتوری طبقاتی برای حرکت به سمت جهانی بدون مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و تمایزات طبقاتی و اجتماعی و بدون دولت.

از این رو مهم است که به چیستی انگاره یا تئوری توتالیتریزم بپردازیم - هرچند به دلیل فقدان انسجام منطقی درونی، سخت بتوان نام تئوری بر آن گذاشت - تا آگاهانه نه تنها نسبت به استفاده از یک واژه، بلکه تحلیل از مشکل جمهوری اسلامی و راه حل آن اقدام کنیم. زیرا اگر مشکل جمهوری اسلامی را توتالیتر بودن آن بدانیم، راه حلش ایجاد یک «دموکراسی نرمال» خواهد بود، همانطور که طیف وسیعی از اپوزیسیون همصدا آن را فریاد می زنند. اما اگر تحلیل مان از ماهیت جمهوری اسلامی منطبق بر واقعیت آن باشد و بدانیم که نه تنها یک دولت دینمدار فاشیست است بلکه با یک زیربنای سرمایه داری وابسته به نظام سرمایه داری امپریالیستی جهان درهم تنیده است، آنگاه راه حل نیز نمی تواند چیزی کمتر از سرنگون کردن آن با هدف استقرار دولت و جامعه سوسیالیستی باشد. بنابراین نگاهی کنیم به اینکه توتالیتریزم چیست و چرا معضل ما با رژیم جمهوری اسلامی، چیزی به نام تمامیت خواهی نیست؟

هر ایده و انگاره ای از جمله توتالیتریزم را بدون در نظر گرفتن کانتکست اجتماعی تاریخی و جهانی بوجود آمدن آن نمی توان فهمید. پس دو جنبه را باید روشن کنیم: یکم، این تئوری در چه دورانی تبیین شد. دوم، این تئوری تحریف واقعیت است؛ در خدمت منافع یک طبقه مشخص و به ویژه اهداف سیاسی مشخص است و هرگز دولتی که با «توتالیتریزم» توضیح داده شود، وجود نداشته است. تمام نمونه هایی از دولت که به توتالیتریزم نسبت داده می شوند در واقعیت یا یکی از انواع مختلف رژیم های سرمایه داری - امپریالیستی بوده اند (فاشیستی یا استبدادی یا حتی با نقاب سوسیالیستی) و یا رژیم های سوسیالیستی واقعی (شوروی ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۶ و چین ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶).

همانطور که باب آواکیان درباره محتوای واقعی و نقش سیاسی تئوری توتالیتریزم توضیح می دهد: «این تئوری در چارچوب جنگ جهانی دوم از جمله بر بستر وقایع اواخر دهه ۱۹۳۰ تا پیش از آغاز جنگ و مهمتر از همه اوضاع پس از پایان جنگ، تبیین شده است. در فاصله ۱۹۴۱-۱۹۴۵ وسیعاً ترویج نمی شد زیرا در آن زمان اتحاد شوروی، متحد «دموکراسی های غرب» علیه محور فاشیست (یعنی امپریالیست های آلمان، ایتالیا، ژاپن و متحدین آنها) بود. پس از جنگ بود که به این تئوری، پر وبال داده شد و شکوفایش کردند. چون اتحاد شوروی (و اردوی سوسیالیستی تحت رهبری آن، با پتانسیل قدرت بالا) به مثابه خصم مستقیم امپریالیسم غرب سربلند کرده بود. پس از پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹، اردوی سوسیالیستی به نظرشان خیلی خطرناک تر آمد.»^۱ پس از آن در دهه ۱۹۸۰ میلادی نیز که بلوک سوسیال امپریالیسم شوروی یک رقیب جدی برای امپریالیسم غرب بود، انگاره (یا اتهام) توتالیتریزم یکی از سلاح های عمده در جنگ افزارهای ایدئولوژیک امپریالیست های غربی در نزاعشان با بلوک شوروی شد و هر زمان که این نزاع ها شدت می گیرد - بطور مثال در جنگ روسیه و ناتو در اوکراین - برای توجیه ایدئولوژیک از این زرادخانه مدد گرفته می شود.

توتالیتریزم خود را بعنوان «خط کش» تازه ای معرفی می کند که به ورای تمایزات چپ و راست می رود - به راستی هم آرنه در ندیدن این تمایزات اساسی، بی نظیر است. او به برخی تشابه های صوری میان آلمان هیتلری و اتحاد شوروی در زمان رهبری استالین متوسل می شود تا

^۱ دموکراسی: آیا بهتر از آن نمی توانیم؟ باب آواکیان

تئوری جدیدی برای «دولت» اختراع کند. به باور وی، «دولت» جدیدی به نام «دولت توتالیتر» وجود دارد که عمیقا، نه تنها متفاوت از دموکراسی است بلکه حتا متفاوت از دولت های آشکارا دیکتاتوری (مرتجعین، مستبدین، خودکامه ها و غیره) است که تا کنون می شناختیم. این تئوری جدید دولت، از طبقات و تقسیم کار اجتماعی مشخصی که دولت امتداد آن است، میراست و هیچ ربطی به روابط تولیدی ای که در نهایت دولت باید به آن خدمت کرده و بازتولیدش کند، ندارد. «خط کش» توتالیتر، برای ترویج یک دروغ فوق العاده بزرگ استفاده می شود که گویا دولت های فاشیستی و کمونیستی یکسان هستند! و هم زمان توجیه گر بسیاری از رژیم های نه چندان دموکراتیک «جهان آزاد» است که در اردوی امپریالیسم آمریکا هستند. اینها توتالیتر محسوب نمی شوند! مثلا، بن سلمان عربستان حتا با وجود آنکه دستور قطعه قطعه کردن قاشقچی، خبرنگار منتقد را داد به هیچ وجه توتالیتر نیست! یا با وجود اینکه آرنه مخالف برخی جنایت های دولت اسرائیل بود اما هرگز نه او و نه دیگر آنتی توتالیترها، اسرائیل را تمامیت خواه ننمیده اند. والبتنه این خط کش در خدمت به زیباسازی و منحرف کردن افکار از ماهیت جنایت کارانه دموکراسی های امپریالیستی غرب است چرا که هرچقدر هم که این دموکراسی با نژادپرستی و مردسالاری و جنگ افروزی و تخریب محیط زیست در هم تنیده باشند، در برابر هیولای کمونیسم باید در مقابلش تعظیم کرد! همین انگاره دولت که کاملا روبنای سیاسی را از زیربنای اقتصادی جدا می کند، در تحلیل روشنفکران ایرانی از جمهوری اسلامی بکار بسته می شود تا جمهوری اسلامی را به یک رژیم توتالیتر فرو بکاهند، بی آنکه دغدغه آن را داشته باشند که تفاوت های این رژیم با دیگر رژیم های مرتجع و مستبد چیست. از سندهای دولت آمریکا پیداست که جمهوری اسلامی از زمانیکه با چین قرارداد بیست و پنج ساله امضا کرد، توتالیتر محسوب می شود^۲ و گر نه از ۱۳۵۷ و حتی قبل از آن که اسلامگرایان با آمریکا متحد بودند تا همراه با هم علیه خطر کمونیسم بجنگند چیزی بیش از یک مرتجع محلی محسوب نمی شدند. در نهایت خط کش توتالیتریسیم نه تنها دقیق نیست بلکه اساسا امکان اندازه گیری ماهیت دولت ها را بعنوان دیکتاتوری یک طبقه بر طبقات دیگر ندارد. این انگاره، صرفا یک ابزار سیاسی برای خط تمایز کشیدن میان کمپ دوست و دشمن آمریکاست.

اما جدا از اهداف سیاسی مشخص توتالیتریسیم که بسیاری نسبت به آن بی اطلاع هستند، چرا این انگاره اساسا منطبق بر واقعیت نیست و غیرعلمی است؟ مهمتر از همه اینکه «روش و متدولوژی تئورسین های ضد توتالیتر، قالب بندی مجدد و بازتفسیر رخدادها طبق انگاره های پیشینی (آپریوری) تئوری شان است. این یک بینش و متدولوژی پروکروستینی است: هر چیز که قالب تن تئوری شما نیست، هر رخداد تاریخ جهان که منطبق بر مفروضات آن تئوری نیست و تاییدشان نمی کند، باید خمیده یا تکه تکه شود تا قالب تن تئوری و انگاره های آن شود. این تئورسین ها خودشان به همان اندازه توتالیترهایی که در نوشته هایشان ترسیم می کنند، متعصب و فناتیک هستند.» مثلا آرنه پرسش می کند که چرا توده های مردم در آلمان و حتی بخشی از روشنفکران از هیتلر پشتیبانی کردند - به همان سان که این سوال در مورد پشتیبانی توده ای و بخشی از روشنفکران از خمینی در سال ۵۷ موجه است - اما بجای بررسی دینامیک های واقعی سربرآوردن فاشیسم از درون نظم سرمایه داری و زمینه های آن در شکست آلمان در جنگ جهانی اول و تغییر موقعیت مردم در یک کشور امپریالیستی مغلوب و ابعاد سیاسی و اجتماعی متعدد درگیر در آن از جمله محدودیت های نیروهای دیگر در صحنه، آرنه به شماتت توده ها و «اتحاد اوباش با نخبگان» می پردازد و علی رغم همه فکت ها، پایان امپریالیسم را اعلام می کند! در این مورد هم شباهت های زیادی با شماتت گران ۵۷ وجود دارد. بررسی نتایج چند دهه حکومت پروغرب پهلوی بر زیست مردم ایران، اوضاع جهانی و سرکوب های داخلی و در نهایت کارکرد سیستم سرمایه داری امپریالیستی که از درون به آلترناتیوهای ارتجاعی همچون بنیادگرایی اسلامی پا می دهد، همه و همه بسیار پیچیده است. آسان تر اینکه همه چیز را برگردن حماقت توده ها و روشنفکران و توتالیتر بودن خمینی بیاندازیم!

آرنه می نویسد: «ما در واقع در پایان عصر سود و قدرت بورژوازی و همچنین پایان امپریالیسم و گسترش هستیم. تهاجمی بودن توتالیتریسیم از شهوت قدرت سرچشمه می گیرد و اگر هم با تب و تاب می خواهد گسترش یابد، به خاطر گسترش یا سود نیست. بلکه دلایل ایدئولوژیک دارد: برای این است که دنیا را یک دست کند، ثابت کند که شامه مخصوص اش درست بوده است.»^۳ بنیان این تئوری دقیقا این است که توتالیتریسیم، دارای دینامیک قائم به ذات است و از دینامیک های امپریالیسم پیروی نمی کند! بنابراین بدا به حال فکت های جنگ جهانی دوم، که نشان می دهد بخاطر تجدید تقسیم جهان بخصوص نقاط استراتژیک آن بین کشورهای امپریالیستی رخ داد. همچنین، طبقه حاکمه سرمایه داری همیشه به ایدئولوژی برای حکومت کردن و توجیه کردن اعمالش برای گسترش مناطق تحت نفوذش نیاز دارد. سرآمد چنین کاری، امپریالیسم آمریکاست که جنگ ها و دخالت های نظامی اش را در سراسر دنیا به نام صدور دموکراسی انجام می دهد. اگر بخاطر گسترش و سود نیست و امپریالیسم پایان یافته، چرا آرنه و همفکران او نتیجه نمی گیرند که آمریکا به خاطر شهوت قدرتش، یک دولت توتالیتر است؟ آنچه ادعاهای توتالیتریسیم با فکت ها در تناقض است و آنچه بکار بست این تئوری در هر مورد متناقض است که کمتر کسی می تواند آن را نبیند. مثلا مهدی خلجی می گوید^۴ که امپریالیسم هرگز در ایران وجود نداشته (درحالیکه جمهوری اسلامی تا همین لحظه درون سیستم امپریالیستی زیست می کند هرچند نه بعنوان یک کشور امپریالیستی ولی کشور وابسته به سیستم سرمایه داری امپریالیسم) و به باور وی دولت شیعه هم الزاما می توانست به توتالیتریسیم ختم نشود! نتیجه می گیریم تنها دولتی که الزاما و قطعاً توتالیتر است و باید از آن حذر کرد، دولت سوسیالیستی است.

در کنار متدولوژی غیر علمی، نظریه های غلط در مورد دولت و امپریالیسم یکی دیگر از جنبه های ضدعلمی توتالیتریسیم غیر قابل تغییر دانستن انسان است. آرنه تا آنجا پیش می رود که تئوری دگرگشت داروین را نیز بی اعتبار می داند! مقابله با امکان تغییر افکار و رفتار اجتماعی انسان، در واقع ضدیت با امکان تغییر جهان پر از بهره کشی انسان از انسان، ستم انسان ها به یکدیگر و روابط متخاصم میان انسان ها و جنگ های ویرانگر است؛ به معنای پذیرش همه این دهشت هاست.

² <https://2017-2021.state.gov/Iran-and-China-the-Totalitarian-Twins/>

³ منشأ توتالیتریسیم، هانا آرنه

⁴ <https://www.youtube.com/watch?v=F6mIDBCTQ6o>

از نظر آرنت و هم نظران ایرانی اش از تورج اتابکی تا مهدی خلجی و بهاره در واقع ضدیت^۵ «هدف نظام های توتالیتر انسان جدیدی ساختن است! و همه چیز را تغییر دادن یعنی همه چیز را نابود کردن!» و نه تنها ساختن «انسان طراز نوین!» کار بدی است و پروژه ای توتالیتری است، بلکه از نظر آرنت، اینکه انسان ها خود بواسطه تغییرات بیرونی، تغییر فکر و رویه دهند به معنای ناپایداری و عدم تداوم است و بنابراین، از ویژگی های برجسته شخصیت یا ذهنیت توتالیتر است!^۶

این واقعیت که نوع انسان دارای انعطاف بسیار زیادی است و این که مردم با تغییر موقعیت ها - و بالاتر از همه تغییر در سیستم های اجتماعی - قادرند تغییرات عظیمی در بینش و باورهایشان ... و حتی در احساساتشان ... بدهند، برای کسانی که هیچ نفعی در نظم کنونی امور ندارند، بسیار رهایی بخش است اما برای کسانی مانند آرنت صرف تلاش برای تغییر، ترسناک است. و این شامل هر نوع تغییری حتی تا حد برابر کردن موقعیت ها و آموزش است. آرنت می نویسد: «پوزیتویسم و پروگرسویسم قرن نوزده، این برابری انسانی را به کژراه برد وقتی که می خواست چیزی را نشان دهد که غیرقابل نشان دادن است. یعنی این را که انسان ها به واسطه طبیعت برابرد و تنها به واسطه تاریخ و موقعیت ها متفاوت اند، به طوری که آنها می توانند نه با حقوق، بلکه توسط موقعیت ها و آموزش برابر شوند.» باب آوکیان پاسخ می دهد: «این جا آرنت، هم جوهر بورژوازی - مشخصا جوهر دموکراتیک بورژوازی - بینش خود را آشکار می کند و در عین حال، جوهر ارتجاعی ایده آل دموکراتیک بورژوازی در عصر کنونی را: این انگاره و اصرار بر این که از یک طرف برابری عالیترین اصل است اما از طرف دیگر این که «برابری» انسان فقط عبارتست از برابری حقوق».

برای آنتی توتالیترها، اهمیت ندارد که انسان «طراز نوین» جمهوری اسلامی، انسانیت که توسط دین، مردسالاری و سلسله مراتب اجتماعی ستمگرانه و روابط اقتصادی استثمارگرانه ساخته شده و انسان تغییر یافته جامعه آینده سوسیالیستی، بیزار از همه اینهاست و این تغییر بخشی از برچیدن آن روابط اجتماعی ستمگرانه و استثمارگرانه و تاریک اندیشی مطابق بر آن است. به قول مارکس «انسان، تنها عامل خود میانجیگر طبیعت است» یعنی می تواند خود را تغییر دهد. برای آنتی توتالیترها تنها چیزی که اهمیت دارد این است که انسان کهنه ای که سرمایه داری چند صد سال پیش با کندن دهقانان از زمین و نابودی کلکتیوهای فئودالی بصورت فرد اتمیزه شده و به مثابه دارنده کالا (حداقل نیروی کار) ساخته است، به همین سان حفظ شود و نهایت مشارکتش در جامعه، یک رای باشد که به بخشی از طبقه حاکمه می دهد. اما وقتی همین رای ها برای جناح فاشیستی طبقه حاکمه همچون هیتلر، ترامپ یا اردوغان می رود، آنتی توتالیترها دچار بحران شده و تقصیر را بر گردن توده هایی می اندازند که از «حق رای» شان به درستی استفاده نکرده اند. اما باز به طرز متناقضی، راه حل برای مبارزه با توتالیتریزم و انسان طراز نوین را چه می دانند؟ به زعم برخی از جمله خلجی، خودانگیختگی و خودآگاهی! گویی این «خود تکینه و منحصر به فرد» در کلام آرنت، در خلا زیست می کند و روابط اجتماعی و تولیدی اش را خودآگاهانه انتخاب می کند؛ گویی، هیچ سیستم سیاسی - ایدئولوژیک و اقتصادی - اجتماعی، هیچ طبقه مسلطی و هیچ ایدئولوژی حاکمه ای وجود ندارد که افکار خود را در جامعه حاکم کرده و به این خودانگیختگی جهت دهد. به باور اینها، هر چه هست فرد مجزاست. درحالیکه در همان کشورهای بورژوا دموکراتیک ایده آلشان، مردم از همان سنین پایین، از طریق نظام آموزشی و مدبای فراگیر و به طرق دیگر، به طور مستمر و پیوسته از اطلاعات غلط اشباع می شوند؛ به مردم، در مورد هر موضوع مهم از امور سیاسی جاری و امور جهان و تاریخ جهان دروغ می گویند و به طور سیستماتیک آیین های خود را در مغز آنها فرو می کنند و با جهان بینی وارونه و متدولوژی گمراه کننده، تعلیم شان می دهند. و این کار نه فقط از طریق اقدامات اکستریم و عجیب غریب از نوعی که در دولت توتالیتری ۱۹۸۴ جورج اورول جاری است، بلکه از طریق کارکرد «معمول» و مثلا دموکراتیک جامعه و دولت بورژوا - دموکراتیک انجام می گیرد.

برخی اوقات، انگاره توتالیتریزم چنان دم دستی استفاده می شود که احتمالا خود آرنت هم اگر آنها را می شنید، از تعجب شاخ در می آورد. مثلا رضا کاظم زاده معتقد است دولت های تمامیت خواه تشکیل می شوند تا با زندگی فردی و خصوصی نبرد کنند. او می نویسد: «در یک قرن گذشته، تمامی حکومت های تمامیت خواه از نظام هایی تشکیل می دادند که همگی جمع گرا و گروه باور بوده اند... از فاشیسم و نازیسم در اروپا گرفته تا «دمکراسی های خلقی» در کشورهای کمونیستی از نوع شوروی و چین، همگی بر اصل ارجحیت منافع جمعی بر حقوق فردی استوار گشته بودند. ظاهرا میان گروه باوری و تمامیت خواهی پیوندی ارگانیک وجود دارد و فرد در ایدئولوژی رسمی این نظام ها، تنها در کادر گروه و در قالب نقشی که جمع بر دوش وی مینهد معنا مییابد و به رسمیت شناخته می شود.»^۷ الفبای تاریخ اجتماعی، نشان می دهد که تضاد فرد و جامعه در همه فرم های اجتماعی موجود است. اما مسئله این است که این تضاد در جوامع طبقاتی چون سرمایه داری (فارغ از این که طبقه سرمایه دار با فرم فاشیستی حکومت می کند یا بادموکراسی لیبرال) آنتاگونیستی می شود چرا که اکثریت جامعه در تقسیم کار اجتماعی موجود باید به منافع طبقه اقلیتی خدمت کنند که در مقابل آنها و منافع جمعی شان ایستاده است. و برعکس، در جامعه سوسیالیستی، فردیت و استعداد های فردی این اکثریت میلیون ها بار بیشتر شکوفا می شود. در حالی که در سرمایه داری اکثریت کارکن جامعه صرفا «عدد» است و بسیاری اوقات «اضافه» است، نه انسان های کامل با استعدادهای شگرف. بنابراین، منافع «جمعی» و «فردی» داریم تا منافع «جمعی» و «فردی»! کاظم زاده در مورد تمامیت خواهی جمهوری اسلامی می نویسد «تنها محیطی در جامعه ی ما که در برابر دخالت های مستقیم، مداوم و گوناگون حکومت، مقاومت بیشتری از خود نشان می دهد، محیط خانواده و محل مسکونی افراد است.»^۸ بله محیط خانواده که اغلب و حتی در چارچوب سیستم سرمایه داری، یک سلسله مراتب فئودالی است و نظام خانواده از ابزارهای اعمال ایدئولوژی طبقه حاکمه، کنترل و سرکوب بخش بزرگی از جامعه بویژه زنان و «فردیت» آنهاست. این مسئله ربطی به «چشم برادر بزرگ» و توتالیتر بودن جمهوری اسلامی ندارد بلکه کارکرد همه دولت ها در نظام سرمایه داری امپریالیستی است که روابط مرد/پدرسالاری با خانواده گره خورده است. فردگرایی افراطی از نوع آیان رند، جامعه را از توتالیتریزم نجات نمی دهد بلکه به میلیون ها سلول متخاصم و در رقابت با یکدیگر تقسیم می کند که هر یک به دیگری به مثابه مانعی در برابر آزادی و خوشبختی خویش می نگرد. تفکری که هم مبنای دموکراسی لیبرالی است و هم توجیهی بر رقابت ها و جنگ های امپریالیستی و راه حل های فاشیستی دیگری ستیز با چشم بستن بر منافع مشترکی که همه بشریت به طور عینی در رفتن به ورای این سیستم ستم و استثمار دارد.

^۵ نگاه کنید به: <https://www.youtube.com/watch?v=uLP-9gkCtVg>

و <https://www.youtube.com/watch?v=F6mIDBCTQ6o> و <https://iranwire.com/fa/features/124516> - چهار ه- هدایت- مالمیر- الها- کجای- میدان- بر- انداز- ی- اینستاد ه ایم

^۶ توتالیتریزم، آرنت، صفحه ۳۹

آیا توافقات اقلیمی در کاپ ۲۸ دویی دور از انتظار بود؟

کاوه میلانی

تابستان امسال، مردم جهان چشمه ای دیگر از جهنمی را مشاهده کردند که سیستم سرمایه داری جهانی برایشان تدارک دیده است.

سال ۲۰۲۳ گازهای گلخانه ای (دی اکسید کربن، متان، اکسید نیتروژن) که با سوزاندن زغال سنگ، نفت و گاز حاصل می شود، غلظت بیش از اندازه یافته و این امر دمای کره زمین را به گرم ترین حد خود در ۱۲۵۰۰۰ سال رسانده است. (۱) در اهواز، زاهدان، دهلی، قاهره، فینیکس و بسیاری از دیگر مناطق زمین، رکورد گرما شکسته شد و آتش سوزی ها و توفان های بسیار در پی داشت و جان بسیاری از مردم را به خصوص در جنوب جهانی گرفت. در جنوب ایران در منطقه خلیج فارس، گرما به بالاترین مقدار ثبت شده خود و دمای سطح آب های خلیج به ۳۶.۴ درجه رسید. ترکیب گرما و رطوبت بالا، اصلی ترین مکانیسم خنک کننده بدن انسان یعنی تعریق را مختل می کند و عواقب آن می تواند کشنده باشد. گرمای شدید هوا در روزهای ۱۱ و ۱۲ مرداد ۱۴۰۱ باعث تعطیلی عمومی در ایران شد. این وضعیت در بسیاری از کشورهای دیگر هم به تعطیلات عمومی منجر شد. زیست در چنین شرایط طاقت فرسایی، تنها گوشه ای از مصائبی است که تغییرات اقلیمی به همراه خواهد داشت.

کنفرانس تغییرات اقلیمی سازمان ملل متحد (کاپ ۲۸) از ۳۰ نوامبر ۲۰۲۳ در دویی آغاز به کار کرد. در این کنفرانس، ۷۰ هزار نفر سیاستمدار، دیپلمات، رهبران تجاری، سرمایه گذاران و فعالان محیط زیستی، شرکت کردند تا به ادعای خودشان، با تغییرات آب و هوایی مقابله کنند. ۴ ماه پیش از برگزاری این کنفرانس، چند تن از معتبرترین دانشمندان جهان در امور اقلیمی نتایج تحقیقات تکان دهنده ای را منتشر کردند. (۲) لازم است بخش هایی از این تحقیق را این جا بیاوریم تا سطح وخامت اوضاع را بهتر ببینیم. نوشته با این جملات شروع می شود: «زندگی در سیاره زمین در تنگنا است. ما در حال حاضر در یک قلمروی نامعلوم هستیم. برای چندین دهه، دانشمندان به طور مداوم در مورد آینده ای هشدار داده اند که به علت فعالیت های مداوم انسانی، گازهای گلخانه ای مضر وارد جو زمین شده و شرایط آب و هوایی پر آشوبی را تولید خواهند کرد. متأسفانه زمان زیادی نداریم و امروز نشانه های آن را می بینیم؛ رکوردها به شکل بی سابقه ای شکسته می شوند و صحنه های بسیار ناراحت کننده ای از رنج تولید می کنند. در زمینه بحران آب و هوایی، ما در حال ورود به عرصه ای ناشناخته و وضعیتی هستیم که هیچ کس تا کنون شاهد آن نبوده است.»

این مقاله، بسیار تکان دهنده است و در پایان می نویسد: «اثرات گرمایش جهانی به تدریج شدیدتر می شود و احتمالاتی مانند فروپاشی اجتماعی در سراسر جهان امکان پذیر است. در پایان این قرن، محل زندگی حدود ۳ تا ۶ میلیارد نفر یعنی تقریباً یک سوم تا نیمی از جمعیت جهان احتمالاً برای انسان ها غیر قابل سکونت خواهد بود. گرمای بسیار شدید، زمین هایی که هیچ چیزی در آن ها نمی روید یعنی نبود غذا و مرگ و میر بالا مشخصه این مناطق خواهد بود.»

عده ای از فعالین محیط زیست امید داشتند که در کاپ ۲۸ میان قدرت های بزرگ جهان توافقی برای حذف تدریجی سوخت های فسیلی به دست آید. آنان این تصور را داشتند که توافقات «مثبتی» که در کنفرانس پاریس کسب شد ادامه یابد. آنان همچنین، توهم داشتند که این کنفرانس نیز مانند سایر کنفرانس ها، برای حفظ گرمایش زمین در ۱/۵ درجه سانتیگراد، کاهش انتشار گاز متان، افزایش انرژی تجدید پذیر به سه برابر مقدار کنونی و کمک به کشورهای در حال توسعه برای تامین مالی منابع اقلیمی، تصمیماتی اتخاذ شود؛ قرار بود کمک به کشورهای جنوب جهانی که بیشترین صدمه را می بینند، افزایش یابد.

برخی روزنامه ها در پایان کاپ ۲۸، فریبکارانه از یک «توافق بی سابقه» صحبت کردند. اما این توافق چیست؟

در این توافقنامه آمده است که کشورها «می توانند» با اتخاذ تدابیری «منصفانه، منظم و عادلانه»، میزان تولید و مصرف سوخت های فسیلی را تا پیش از سال ۲۰۵۰ یا حدود آن، به صفر برسانند.

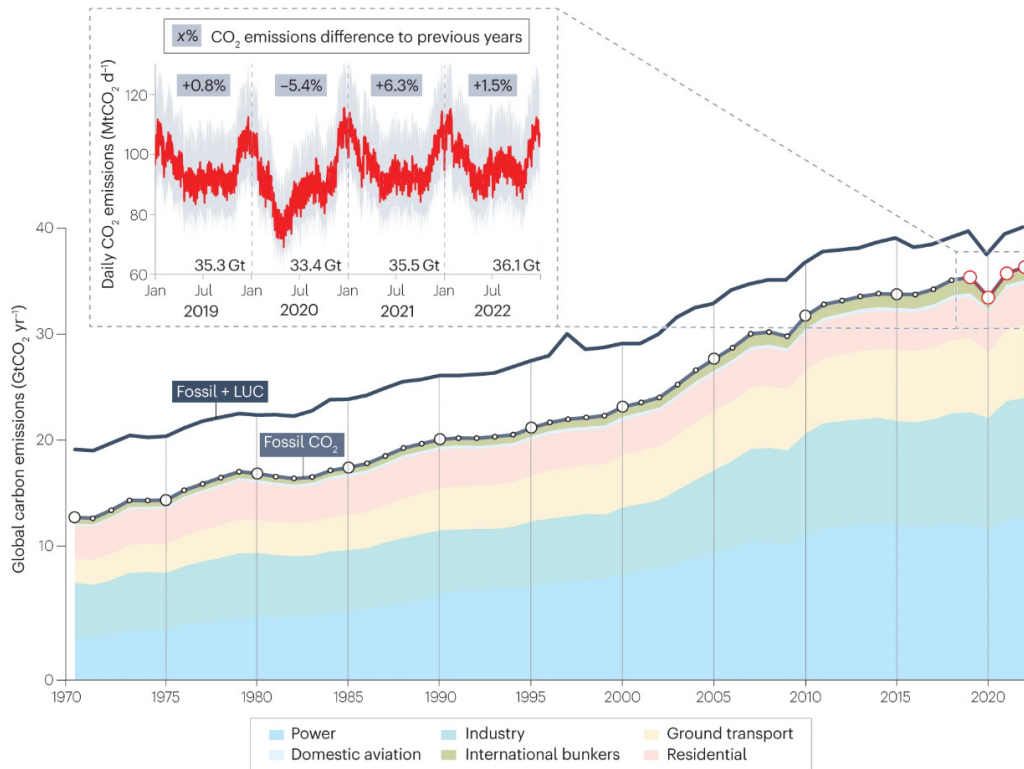
در ابتدای کنفرانس، بخش بزرگ شرکت کنندگان خواستار اعلام «کنار گذاشتن» مدل سوخت کربنی بودند.

اما بدون توجه به اخطار دانشمندان و خواست «کنار گذاشتن سوخت فسیلی» کنار گذاشته شد. نکته مهم این است که در توافقنامه، عبارت «حذف تدریجی سوخت های فسیلی» گنجانده نشده و از واژه «کنار گذاشتن» نفت، گاز یا زغال سنگ بزرگترین عوامل انتشار گازهای گلخانه ای، استفاده نشد. در حالی که این واژه، برای برخی از هیئت های شرکت کننده در مذاکرات دویی، خط قرمز بود. در توافق نهایی این کنفرانس، تنها به «تسریع در روند گذر به سوخت های دیگر» اشاره شده است. بنابراین، توافق نهایی در چارچوب منافع سیستم سرمایه داری باقی ماند.

توافقنامه می گوید در کنار و به موازات تولید و مصرف انرژی فسیلی، باید آلتروناویوهای دیگر را فعال کرد. به عنوان نمونه، جداسازی گاز گلخانه ای از نفت و گاز و ذغال سنگ با تکنیک های جدید می تواند در دستور کار قرار گیرد و یا انرژی های دیگر مانند بادی و خورشیدی می توانند رشد پیدا کنند.

در ارتباط با این جداسازی، تحقیقات زیادی شده است. اما در این جا دو نکته مهم هست. اولاً، واقعیت این است که ما در سیستمی زندگی

می‌کنیم که سرمایه‌داری و قوانین آن بر همه چیز، حاکم است. سرمایه‌ای که سود نکند توسط رقبای خود نابود می‌شود. ساختار کنونی جهان با سوخت‌های فسیلی، پی‌ریزی شده است. هر نوع تغییر ساختاری برای سرمایه‌های منفرد، منجر به سبقت سرمایه رقیب می‌شود و این یعنی خارج شدن از دور رقابت و نابودی. دوماً، روند حاکم بر کنفرانس کاپ ۲۸ و صحبت از گسترش شیوه‌های آلترناتیو در کنار استفاده از سوخت‌های فسیلی، عادی‌سازی یک شرایط غیر عادی است. هیچ چیز در مورد بحران محیط زیست و تغییرات اقلیمی و نتایج آن، ادامه روند معمول یا عادی نیست. ما با یک اضطراب درباره زندگی یا مرگ مواجه هستیم اما انعکاسی از این وضعیت در کنفرانس کاپ ۲۸ دیده نمی‌شود. به نمودار زیر توجه کنید مقدار تولید دی‌اکسید کربن در جهان، در سال گذشته، ۳۸ میلیارد تن بوده است و پیش‌بینی می‌شود که امسال از ۴۰ میلیارد تن هم بگذرد



نمودار ۱ تولید سالانه دی‌اکسید کربن (CO₂) در سراسر جهان از سال ۱۹۴۰ تا ۲۰۲۳ (به میلیارد تن)^۱

توجه داشته باشید دانشمندان از خطری در حال حاضر صحبت می‌کنند و نه آینده‌ای دور. هیچ تکنیکی موجود نیست که با آن بتوان مثل سابق تولید کرد و مقدار تولید گازهای گلخانه‌ای را به طور اساسی کم کرد.

به این ترتیب، جهانی که به خاطر استفاده از سوخت فسیلی در بحران است، کماکان به تولید انرژی از طریق سوزاندن سوخت فسیلی ادامه می‌دهد. هشدار دانشمندان بسیار روشن است: «بگذارید سوخت‌های فسیلی در زیر زمین بمانند!»

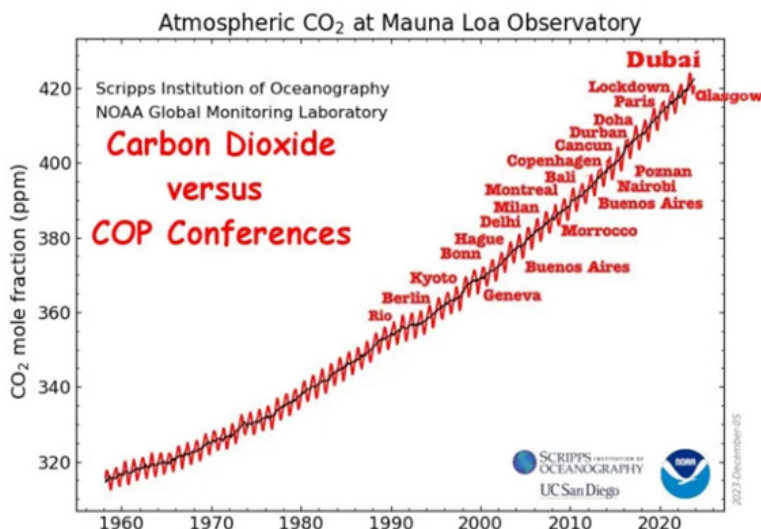
واقعیت تلخ این است که علی‌رغم این که دولت‌های سرمایه‌داری بارها در کنفرانس‌های متعدد، قول و قرارهای بسیاری برای رسیدگی به بحران اقلیمی انجام داده‌اند، اما، آن‌ها وابسته به سوزاندن هرچه بیشتر سوخت فسیلی هستند؛ و این روند تا زمانی ادامه خواهد یافت که اقتصاد سرمایه‌داری جهانی مبتنی بر سوخت‌های فسیلی موجود است.

مساله این جا است که افراد نیستند که تصمیم می‌گیرند چه سیاستی در مورد بحران محیط زیست باید اتخاذ کرد. این یک سیستم جهانی است که افراد را "انتخاب" و "حذف" می‌کند و "تعلیم" می‌دهد. سیستم سرمایه‌داری اراده و خواست خود را از طریق افراد به جامعه انسانی تحمیل می‌کند و اگر این افراد بر خلاف این عمل کنند به راحتی تعویض می‌شوند.

کافی است برای درک این موضوع به نمودار زیر نگاه کنید. نمودار ۲ نشان می‌دهد که از زمان کاپ اول در سال ۱۹۹۴ (که در برلین برگزار شد) تا به حال، مقدار تولید گازهای گلخانه‌ای نه تنها کاهش نیافته، حتی ثابت هم نمانده بلکه افزایش یافته است. نمودار زیر مقدار تولید دی‌اکسید کربن را در زمان هر کنفرانس کاپ نشان می‌دهد.^۲

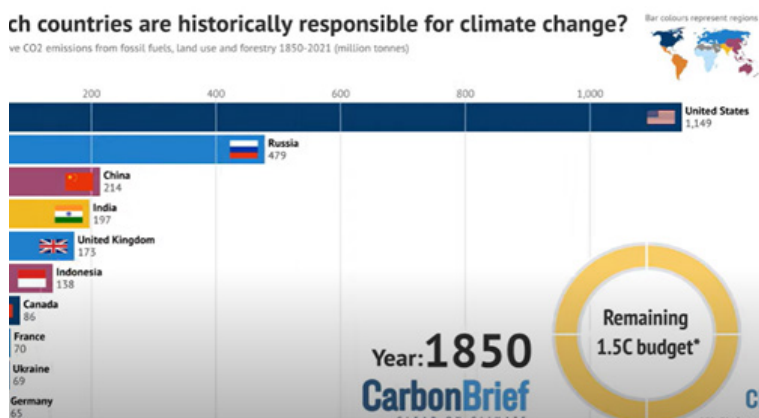
^۱ <https://doi.org/10.1038/s43017-023-00406-z>

^۲ Carbon Dioxide versus COP conferences Scripts Institution of Oceanography. NOAA Global Monitoring Laboratory



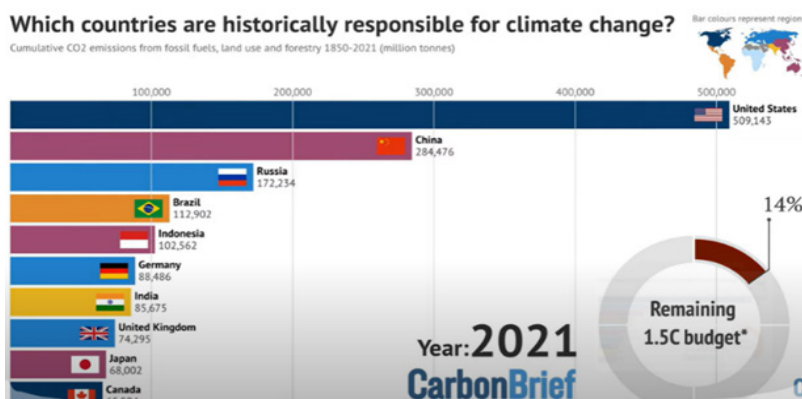
نمودار ۲ مقدار تولید دی اکسید کربن در اتمسفر از سال ۱۹۶۰ تا ۲۰۲۳

میزبان و رئیس کنفرانس جهانی آب و هوا ی دویی، احمد الجابر بود. وی وزیر «صنعت و فناوری پیشرفته» امارات متحده عربی و مدیرعامل گروه شرکت ملی نفت ابوظبی است. چند روز قبل از آغاز کنفرانس، مدارکی فاش شد که نشان می داد وی طرح هایی برای افزایش فروش نفت و پیدا کردن مشتریان جدید در زمان برگزاری کنفرانس دارد. آن ها مدیر یک شرکت بزرگ نفتی را رئیس کنفرانسی کرده اند که ادعا می شود قصد کاهش استفاده از سوخت های فسیلی را دارد. بعضی این عمل را فساد می نامند؛ اما بیایید مساله را کمی عمیق تر بررسی کنیم. دلیل انتخاب الجابر فقط و فقط به خاطر این است که سیستم سرمایه داری امپریالیستی، تسلط کاملی بر تمامی ۲۸ کنفرانس کاپ داشته است و دارد. مساله، فقط این نیست که دول امپریالیستی با آمریکا در صدر اولین تولید کننده گازهای گلخانه ای در جو هستند (نمودار ۳)



نمودار ۳ مقدار تولید دی اکسید کربن کشورهای صنعتی در سال ۱۸۵۰

یا این که آمریکا بزرگ ترین تولید کننده نفت و گاز در جهان است و رکورد تولید جدیدی را در سال جاری ثبت کرده است، یا این که نماینده آمریکا جان کری، یکی از محکم ترین و قاطع ترین حامیان قرار دادن الجابر در مسئولیت ریاست کنفرانس بود؛ مساله این است که قدرت های امپریالیست (در راس آن ها، ایالات متحده آمریکا)، قدرت خود را به طور فعال برای حفظ سوزاندن سوخت های فسیلی در هسته اقتصاد جهانی به کار می گیرند.



نمودار ۴ مقدار کل تولید دی اکسید کربن توسط هر کشورهای صنعتی از سال ۱۸۵۰ تا ۲۰۲۱

محقق کمونیست، ریموند لوتا در مقاله پنجاه سال پس از نخستین روز زمین: تاملاتی بر فجایع ناشی از نظام سرمایه داری-امپریالیسم (۳) می نویسد: «چیزی به نام «وابستگی به مسیر» وجود دارد: سرمایه های فراوانی به سوخت فسیلی گره خورده اند چرا که سوختهای فسیلی، ارزان و قابل دسترس هستند؛ و همچنین تولید مبتنی بر سوخت فسیلی برای عملکرد سودآور سیستم سرمایه داری-امپریالیسم جهانی، اساسی است؛ از جمله برای زنجیره های عرضه جهانی آن که دارای شالوده «کثیف» (مبتنی بر سوخت فسیلی) هستند. خارج از صنعت انرژی، صنعت اتومبیل سازی به تولید وسایل نقلیه ای با سوخت بنزینی و با موتورهای احتراق داخلی ادامه می دهد و بودجه های تحقیق و زیرساخت های صنعت تولید ماشین و حمل و نقل متکی بر سوخت فسیلی به قوت باقی هستند. خود «مسیر» تولیدی مبتنی بر سوخت فسیلی، به طور خودکار وابستگی به سوخت فسیلی را مرتباً بازتولید می کند. با توسعه عظیم تولید نفت و گاز طبیعی از طریق شکست هیدرولیکی (و با هزینه های تاسیساتی سرمایه ثابت هنگفت) این مساله بیشتر تقویت شده است.»

حالا شاید سوال شود که این کنفرانس ها برای چه هستند؟

هدف این کنفرانس ها اساساً دو چیز است. یکم، در زمانی که سیستم سرمایه امپریالیستی سیاره را به سمت فاجعه می برد طبقات حاکمه و مجریان سیستم هم با واقعیت خطرناک مساله تغییرات اقلیمی و عواقب آن مواجه شده و متوجه آن هستند و می خواهند راه حلی برای آن بیابند. در نتیجه چنین کنفرانس هایی تشکیل می دهند تا با رقبا به توافقاتی برسند که روند تغییرات را کنترل یا تعدیل کنند. اما در چارچوب این سیستم، نمی توانند به راه حل برسند. در نتیجه، چنین کنفرانس هایی در نهایت به اجرای نمایشی برای عموم با قول و قرارهای پوچ و تعهداتی غیر الزام آور برای مهار گرمایش زمین تبدیل می شوند. به خاطر داشته باشید که اساسی ترین اقداماتی که باید در حال حاضر برای جلوگیری از فاجعه آب و هوایی انجام شود، کاهش فوری و گسترده تولید سوخت فسیلی و حرکت به سمت حذف کامل آن در اسرع وقت است. اما نمی توانند این اقدام را در کاپ ۲۸ قرار دهند چون مانع گردش سودآور سرمایه است. آن ها تمام سعی خود را در ایجاد این توهم می کنند که این سیستم جهانی امپریالیستی و نهادهايش می توانند محیط زیست را از نابودی نجات دهند. هدفشان این است که با ایجاد این توهم، بخشی از معترضین محیط زیست را در کریدورهای کنفرانس ها فرسوده و نابود کنند و برخی را هم با رشوه بخرند و جزو ماشین تبلیغاتی خود کنند.

توجه کنید بحث در مورد نیت خوب و یا بد افراد نیست بلکه صحبت در مورد مکانیسم هایی است که این سیستم توسط آنها، انسان ها را در خود جذب می کند. شما هیچ وقت نمی توانید یک سیستم سیاسی اجتماعی اقتصادی را از درون تغییر دهید، اگر سعی کنید یا بیرون انداخته می شوید و یا یاد می گیرید که برای بقا در درون سیستم خود را تغییر دهید.

باب آوا کیان بدرستی می گوید: «اگر شما سعی کنید دموکرات ها را تبدیل به چیزی کنید که نیستند، و هرگز نخواهند شد، در نهایت شما، بیشتر شبیه به آن دموکرات ها خواهید شد.» (۴)

دوم، این کنفرانس ها عرصه هایی هستند که در آن قدرت های بزرگ امپریالیستی، مانند ایالات متحده، چین و امپریالیست های اروپای غربی از سیاست های آب و هوایی برای رقابت با یکدیگر برای منافع جهانی شان استفاده می کنند و از قدرت مالی و تکنولوژیکی خود برای دیکته شرایط برای چگونگی انطباق کشورها ی تحت سلطه جنوب جهانی با بحران شتاب دهنده استفاده می کنند.

باب آوا کیان، تاکید می کند: «این سیستم و کسانی که بر آن حکومت می کنند، قادر به انجام توسعه اقتصادی نیستند که پاسخگوی نیازهای مردم باشد، آن ها تعادل را با استفاده از آینده نسل های دیگر و نابودی محیط زیست برقرار می کنند. آن ها به تنوع غنی زمین و گوناگونی انواع، به گنجینه های موجود در آن اهمیت نمی دهند، مگر این که زمانی و جایی بتوانند این را به سود خود تبدیل کنند... این انسان ها برای کره زمین، نگهبانان مناسبی نیستند.»

تنها راه خروج از این سیستم دهشتناک، رفتن به سوی یک سیستم بنیاداً متفاوت است. سیستمی که پایه های اقتصاد آن بر رفع نیازهای مردم است و کسب سود در فرماندهی آن قرار ندارد. فقط چنین سیستمی می تواند راه را برای متوقف کردن نابودی محیط زیست باز کند: یک سیستم سوسیالیستی اساساً جدید و کاملاً متفاوت که از طریق یک انقلاب کمونیستی واقعی به ثمر برسد.

ما از همه مردم می خواهیم که به این مطالب عمیقاً بپردازند. ما با خطر بود و نبود روبه رو هستیم . نابودی نسل بشر... پیام ما این است که یک دنیای کاملاً متفاوت، ممکن است و ما باید فوراً برای آن آماده شویم و مبارزه کنیم و از همین حالا باید شروع کنیم.

پیش نویس پیشنهادی قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران نوشته شده توسط حزب ما به این هم می پردازد که یک جامعه سوسیالیستی انقلابی چگونه می تواند به وضعیت اضطراری زیست محیطی رسیدگی کند. (ضمیمه)

در اقتصاد و توسعه اقتصادی در جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، سیستم مالکیت همگانی پایه اقتصاد سوسیالیستی جدید است. یک اقتصاد کاملاً متفاوت برای پاسخگویی به نیازهای اساسی و خدمت به منافع درازمدت مردم.

با اقتصاد سوسیالیستی نوین، همه تضمین اشتغال خواهند داشت، و مردم دیگر مجبور نخواهند شد که برای زنده ماندن به قیمت نابودی جسم و روح خودشان و نابودی محیط زیست برای ثروتمندتر کردن انگل های سرمایه داری کار کنند. فناوری و سایر وسایل برای ایجاد ثروت به مالکیت مشترک جامعه تبدیل می شود. انسان ها از نظر مادی و همچنین فکری و فرهنگی به طور مداوم متحول می شوند تا تحول انقلابی جامعه نوین و کل جهان را با هدف نهایی رهایی همه بشریت پیش ببرند.

اقتصاد دولت سوسیالیستی نوین بر اساس زنجیره های تامین جهانی بهره برداری و غارت منابع سیاره عمل نخواهد کرد و توجه سیستماتیک و مداوم به توسعه اقتصاد بر اساس محیط زیست پایدار وجود خواهد داشت.

ایده ها و پیشنهادات توده های مردم به عنوان یک منبع مهم در برنامه ریزی و توسعه اقتصاد سوسیالیستی استفاده خواهد شد. پتانسیل خلاقانه مردم که اغلب تحت این سیستم سرمایه داری امپریالیسم، خفه می شود برای کمک به اهداف رهایی بخش آزاد خواهد شد.

شرایط کنونی جهان بسیار بحرانی است. دیر یا زود همه ما مجبوره انتخاب خواهیم شد، کره زمین آن چنان در حال تغییر است که دانشمندان را وحشت زده کرده است. سیستم سرمایه داری اصلاح شدنی نیست باید نابود شود و حزب ما برای انجام این انقلاب در ایران، برنامه دارد (۴)، نقشه راه (استراتژی) (۵) دارد. پیش نویس پیشنهادی «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران»، مختصات کلی و کارکردهای جامعه آینده را به دقت طرح کرده است. (۶) فقط برای ایجاد چنین جامعه ای باید جنگید و نه چیزی کمتر. وقت تنگ است و انقلاب نیاز به میلیون ها انسان مصمم و آگاه دارد. در این راه به حزب ما بپیوندید.

پانوش:

۱. گازهای گلخانه ای، گازهای خاصی هستند که در جو زمین هستند (مهم ترین آن ها بخار آب، دی اکسید کربن، اکسید نیتروژن، متان و ازون). کارکرد آن ها شبیه یک پتو است و موجب می شوند زمین، انرژی ارسالی از خورشید را در خود نگه دارد، اگر گازهای گلخانه ای در زمین نبودند، دمای متوسط زمین ۱۸- می بود و زندگی به این شکل در کره زمین شکل نمی گرفت. اما با شروع انقلاب صنعتی و گسترش سرمایه داری (نمودار ۲) طی دوپست سال گذشته، استفاده از سوخت های فسیلی، و فعالیت های صنعتی، غلظت گازهای گلخانه ای را بیشتر و بیشتر کرده است، چیزی که موجب گرم تر شدن کره زمین شده است.

2. cimedacA drofxO | ecneicSoiB | yrotirret detrahcnu gniretnE :troper etamilc eht fo etašt 2023 (moc.puo)

3. ریموند لوتا، پنجاه سال پس از نخستین روز زمین: تاملاتی بر فجایع ناشی از نظام سرمایه داری-امپریالیسم | حزب کمونیست ایران (م ل م)

4. باب آواکیان. بیسیکس

5. مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران (cpimlm.org)

6. استراتژی راه انقلاب در ایران | حزب کمونیست ایران (م ل م) (cpimlm.org)

7. قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران | حزب کمونیست ایران (م ل م) (cpimlm.org)

ضمیمه

گزیده ای از پیش نویس پیشنهادی «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» در باره محیط زیست:

استقرار این دولت، گام مهمی در ممانعت از نابودی مهیبی است که بود و نبود کره زمین به آن گره خورده است. استقرار این دولت، ما را قادر و متعهد می کند به طور قاطع و اضطراری با خطر بزرگی که بشریت و دیگر انواع جانوری و گیاهی و اکوسیستم ها را تهدید می کند، مقابله کنیم. دولت سوسیالیستی نوین، در گام اول، هرگونه اکتشاف شرکت های نفتی و گازی بین المللی را متوقف خواهد کرد و اکتشاف برای برآوردن نیازهای داخلی، بر اساس ترمیم محیط زیست انجام خواهد گرفت و این بزرگ ترین خدمت مشخص و ویژه به متوقف کردن بزرگ ترین عامل تغییرات اقلیمی در جهان (یعنی، اقتصاد متکی بر سوخت های فسیلی) است. دولت سوسیالیستی نوین از دانشمندان، کارکنان و تشکلات فعال در عرصه محیط زیست، حمایت خواهد کرد و همکاری آنان با دانشمندان و نهادهای مشابه در جهان را تسهیل خواهد کرد. دولت، خلاقیت، انرژی و دانش توده های مردم که ستون فقرات این جمهوری اند را برمی انگیزد تا همراه با دولت به طور اضطراری به این معضل، پاسخ دهند. به روش های گوناگون دانشمندان و توده های مردم از هر بخش جامعه و از هر نقطه جهان را گرد هم خواهد آورد تا مشترکاً این مبارزه را پیش برده و بر موانعی که کارکرد سرمایه داری و عملکرد امپریالیست ها و دولت های ارتجاعی دیگر در این راه ایجاد می کنند، چیره شوند.

آلودگی هوا در ایران تبدیل به یک سلاح کشتار جمعی شده است. دولت نوین با این معضل به طور اضطراری و فوری مقابله خواهد کرد و هم زمان برنامه ریزی اقتصادی مرکزی، ناظر بر مقابله پایه ای و ریشه ای با این معضل خواهد بود. گسست از ساختارهای کلان شهری و ایجاد شهرها و شهرک های نوین سوسیالیستی و اشتراکی، با هدف تامین زیست سالم و در عین حال تعاون فعال توده های مردم، محور این راه حل رادیکال است. معضل دیگری که با ایجاد شهرهای نوین تخفیف خواهد یافت، حفاظت از مردم در مقابل تهاجم هوایی و زمینی نیروهای امپریالیستی خواهد بود. همه این اقدامات در گروهی نابود کردن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و اقتصاد سرمایه داری است که با هدف تولید سود، بر سر راه خود همه چیز از جمله زیست بوم بشر را قربانی می کند.